

مجله

# دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد

شماره سوم

پاییز ۱۳۵۰

سال هفتم

به یادبود جشن‌های فرخنده شاهنشاهی ایران

از: شارل موراس

ترجمه: جواد حدیدی

آینده روشنفکران

معرفی نویسنده:

شارل موراس : Charles Maurras ، نویسنده و شاعر معاصر فرانسوی به سال ۱۸۶۸ در یکی از شهرهای جنوب فرانسه و در خانواده‌ی متوسط چشم‌به‌جهان‌گشود. استعداد و نبوغی زودرس داشت و تحصیلاتی درخشان کرد. پدرش جمهوریخواه بود، ولی او نخست آنارشیست شد و سپس به دنبال یک سلسله مطالعات فلسفی و سیاسی ، برخلاف سیاست روز فرانسه، به شاه‌دوستی گرایید و معتقد شد که رژیم پادشاهی بهترین رژیم‌های حکومتی است. آشفته‌گیهای فرانسه در اواخر قرن نوزدهم نیز او را در عقاید خود راسخ کرد. ازین رو به دفاع از رژیم پادشاهی و تبلیغ آن پرداخت و آسایش و هستی خود را بر سر این کار گذاشت. ولی نفوذ سخنش چنان بود که گروهی انبوه گرد او آمدند و رفته‌رفته حزبی بزرگ

به وجود آوردند و روزنامه‌های متعددی دایر کردند. نخستین آنها روزنامه «نبرد ملت» بود که در سال ۱۸۹۹ تأسیس شد و در سال ۱۹۰۸ موراس خود مدیریت آن را بر عهده گرفت و سالها بدان ادامه داد. سپس روزنامه‌های دیگری مانند *La Revue Française*, *La Revue Universelle*, *Minerva*... *La Revue critique des idées et des livres* ها به او پیوستند. گروهی از نویسندگان نیز مانند:

*Gourmont, Bainville, André Gide, Maurice Barrès, Malraux, Bernanos*

و اخیراً *Pierre Boutang* که سالها مدیریت روزنامه ملت فرانسه *La Nation Française* را بر عهده داشت، تحت تأثیر افکار او واقع شدند و یا با او همکاری و هماهنگی کردند. بر این جمع باید دو گل را نیز افزود. موراس به اتهام تبلیغات ضد جمهوری چندین بار محاکمه و زندانی شد و در سال ۱۹۴۵ به زندان ابد محکوم گردید. ولی در آوریل ۱۹۵۲، پس از هفت سال، بخشوده و آزاد شد و در نوامبر همان سال درگذشت.

تاکنون کمتر نویسنده‌ی چنین در عقاید خود استوار بوده و کمتر کسی چنین بی پروا، در برابر جامعه‌ی بزرگ، به مبارزه برخاسته است. ولی ایمان و عقیده موراس بدان گونه بود که عمری دراز در زندان بسر برد و سرانجام نیز برای مردن از دخمه‌های تاریک رهایی یافت.

از جمله کتابهای مهمی که موراس برای اثبات برتری رژیم پادشاهی بر دیگر رژیمهای حکومتی نوشته است، کتابهای:

*Anthinéa ' une enquête sur la monarchie* و کتاب حاضر: *L'Avenir de l'Intelligence* را می‌توان نام برد.

درین کتاب موراس از تاریخ ادبیات فرانسه برای توجیه جنبشهای سیاسی این کشور یاری گرفته و ریشه آشفته‌های فرانسه را در آثار نویسندگان قرون هجدهم و نوزدهم جست‌وجو کرده و سپس به چاره‌جویی

پرداخته است . شیوه اش بدیع و افکارش عمیق است . یکی از ناقدان معاصر ادبیات فرانسه درین باره چنین می گوید :

«پیش بینیهای موراس در «آینده روشنفکران» چنان درست از کار در آمده که گوئی پیامبری از جانب خداوند آینده بشریت را پیش بینی کرده است.»\*

اینک ترجمه کتاب ، به یادبود جشنهای فرخنده شاهنشاهی ایران ، از نظر خوانندگان محترم می گذرد .

هیچ کس از آینده آگاه نیست . پیشگوئی ، حتی میل به آن ، مرضی است روحی . ما این مرض را از مادران خود که برای آینده ما نگران می شدند ، به ارث گرفته ایم . پیشگوئی ناشی از ترس یا امیدست ، و ممکن است ترس انسان به جا و امیدش بی جا باشد .

با این همه ، باید هیچ گونه احساسی نداشته باشیم تا اثر قوایی را که امروز بر مردم روی زمین حکومت می کنند ، درک نکنیم : دو نیروی مادی پول و خون<sup>۱</sup> چشم هر بیننده را خیره کرده است . یک فرد امروزی به قرون وسطا نزدیکتر است تا به عصر پیشرفت صنایع و هنرها . گروهی چند از پولداران ، خداوندگاران روی زمین شده اند ، و مردم ساده لوحی هم که پیوسته فریاد می دارند انقلاب کنیم و این دستگاهها را واژگون نمائیم ، فراموش کرده اند که انقلاب در فرانسه به مرحله تجربه رسید و هیچ حاصلی نداد . چه شد ؟ - از قیومت پادشاهانی که از نژاد خودمان بودند

\* - Boisdreffre (Pierre de) : Une histoire vivante de la littérature d'aujourd'hui, Paris 1964, p. 244 .

۱ - منظور نویسنده سرمایه داران و بزرگزادگان هستند . م

بیرون شده زیر تازیانه پولدارانی رفتیم که با ما هیچ قرابتی ندارند، یعنی از ملیتی دیگر و دارای احساساتی دیگر هستند.

این پول مسالماً نماینده قدرتی است، ولی مهر دارنده این قدرت روی آن نیست. ممکن است توانگری را که سوء استفاده می کند اعدام کرد، اما پول در معرض انتقام قرار نمی گیرد. حکومت طلا می تواند، بی آن که چیزی مزاحمش شود، برای پاریس، اورشلیم، برلن و هر جای دیگر به کار رود. این سلطه مطلق و بی مسؤولیت متأسفانه در کشورهای پیشرفته مسلم تر است. در آمریکا نزدیکست روی مذهب خط بطلان کشد. ولی در اروپا، در کشورهایی که هنوز همخونی و ملیت در آنجا قدرتی دارد، مذهب از قیومت پول می گریزد و در برابر آن پایداری می کند. ازین روست که روحانیت همیشه تحت فشار قرار می گیرد. روشنفکران<sup>۲</sup> هنوز درک نکرده اند که آخرین سد در برابر حکومت سرمایه داری و ماده پرستی همین مذهب است که پیوسته در تخریب آن می کوشند. برآستی مذهب آخرین عضو پاک جامعه سابق است که بر جای مانده. یک روشنفکر دوراندیش نمی تواند شاهد این ضعف باشد مگر آن که خود را نیز ناتوان احساس کند.

افسوس! دین که قرنهای بر پولداران و فرمانروایان حکومت می کرد، امروز رو به ناتوانی می رود و به جای آن قدرت وحشی و ویرانگر طلاست که به فتح جهان کمر بسته است. خوشبختانه نیروی کشورگشا یکی نیست. خون و پول هماره با یکدیگر می جنگند، روشنفکران هم هنوز قدرتی دارند، قدرت برگزیدن شایسته تر و پیروزی بخشیدن به او. ولی آیا همیشه این قدرت را خواهند داشت؟ بیست سال دیگر؟ سی سال دیگر چطور؟ اگر

۲- در سراسر این کتاب کلمه «روشنفکران» به کسانی اطلاق می شود که قلمی در دست

دارند، مانند شاعران، نویسندگان، روزنامه نگاران ... م

براستی می‌توانند کوششی کنند و کار برجسته‌یی انجام دهند، عاقلانه اینست که زود اقدام نمایند، زیرا متأسفانه آینده در اختیار آنان نیست. این حقیقت تبهارانی را که در پوشاندن آن منافی دارند نگران خواهد کرد. اینان خود را مردمی شایسته و آزاد می‌نمایند و حال آن‌که لگام در دهان و زین بر پشت دارند. بردگی خود را انکار می‌کنند تا منافعش را به جیب بریزند. مردم را به انقلاب و آشوب می‌کشانند تا راهی برای پول‌انباشتن و پیشرفت خود باز نمایند.

یکی از ناقدان پولپرست که از ادبیات بازاری بدگوئی می‌کند ولی خود آن را به کار می‌بندد، مرا سرزنش می‌کرد که بر اهمیت طلا افزوده‌ام و درین کار راه مبالغه پیموده‌ام. او نمی‌داند که مبارزه با بدبختیهای بزرگ ناچیز شمردن آنهاست و اعتراف بر وجود قدرتی تحمل کردن آن نیست، بلکه خود را آماده کردن برای فرار از آن است. بر عکس، آنان که از روی خودخواهی و نیرنگ وجودش را انکار می‌کنند، آن را تحمل کرده‌اند.

هیچ چیز نادرست‌تر از این نیست که بگوئیم در اجتماع کنونی فرانسه آرامشی همگانی و عمیق وجود دارد، زیرا بسیار هستند کسانی که در هرج و مرج و آشوب منافی دارند، و کسی که این حقیقت را انکار می‌کند مزدوری است که برای دروغ گفتن پول گرفته‌است. سخن او را فقط برای عمل کردن خلاف آن باید شنید.

کاش روشنفکران هرچه زودتر، نیروی بازمانده خود را به کار می‌بردند! کاش میان پولدار و پادشاه، میان شیشه و طلا تصمیم می‌گرفتند. زیرا برخورد این دو قدرت به روشنفکران جامعه امروز فرانسه<sup>۳</sup> امکان می‌دهد که علیه یک قطعه فلز و یا یک برگ کاغذ، احساسات ملی مردم را

۳- کتاب در سال ۱۹۰۵ نوشته شده است. م

برانگیزند و نیروی درخشان، حرارت زندگی، نیروی همخونی و ملیت را بستایند و آن را پیروز نمایند. همین نیروست که دوام دارد، از روی بینائی کار می‌کند و مسؤلیت کرده‌های خود را بر عهده می‌گیرد.

پول موجد نفاقهای بی‌شمارست: هیچ کشوری نتوانست در برابر آن بایستد. چنین نیست که من داشتن ثروت را برای شخص مفید ندانم. نفع کسی که فکر می‌کند در داشتن پول است. ولی این فکر برای این که بتواند پایدار و آزاد بماند باید خود را به میهنی آزاد منسوب بداند. میهن را نیز تنها احساس ملیت و همخونی می‌تواند نگاه دارد. پس، آن‌گاه که يك فرد روشنفکر آسایشها و لذتهایی را که ممکن است با پول بخرد فدای عشق به میهن و آرامش آن کند، نه تنها لایق خداوندگاران خود می‌باشد، بلکه در برابر دیگران نیز سرافراز خواهد بود. ارزشی که چنین بدست می‌آید بخصوص متوجه کسی است که قلمی در دست دارد. روشنفکران می‌توانند فرشته نجات بخش میهن خود شوند و خود را نیز از پرتگاهی که به سوی آن گام برمی‌دارند رهائی بخشند.

بی‌گمان انجام هیچ کاری با اصلاح فردی ممکن نیست. این دسته از روشنفکران باید بدانند که اگر مرضی از راه سرایت همگانی می‌شود، سلامت همگانی چنین بدست نمی‌آید. پیشرفت فردی اینان برای پیشرفت جامعه و تغییر آداب و رسوم آن کافی نیست. وانگهی این گروه برگزیده، اگر چه متفکرترین و تواناترین مردم روی زمین هم باشند، باز موجوداتی زنده هستند که سرانجام باید بمیرند. خود و کردارشان تنها لحظه‌یی از زندگی نژاد و اجتماعشان را تشکیل می‌دهند. فروغ سعادت بخش آنان شب تیره را برای این روشن می‌کند که دوباره آن را به تاریکی خود واگذارد. مگر این که بکوشند تا جنبش این يك لحظه حیات را با تشکیل سازمانهایی که از خودشان پایدارتر است ثابت و برقرار کنند. تنها

سازمانهای اجتماعی است که شخصیت‌ها را برای همیشه زنده می‌دارد. بدین وسیله است که انسان ابدیت پیدا می‌کند، کردار خویش ادامه می‌یابد و رفته رفته به صورت عادت درمی‌آید که همواره در موجوداتی نوین تکرار می‌گردد، نسیم روح بخشی وزیدن می‌گیرد، گسترده می‌شود و تا بی‌نهایت پیش می‌رود.

اگر بخواهیم به وجود افراد اکتفا کنیم، مسأله اخلاقی، به مسأله بی‌اجتماعی تبدیل می‌گردد. یعنی باید بگوئیم بدون سازمانهای اجتماعی هرگز آداب و رسوم پابرجا نمی‌ماند. پس تشکیل سازمانهای اجتماعی باید در راس فعالیتهای متفکران و برگزیدگان مردم قرار گیرد.<sup>۴</sup>

من درین مختصر سعی نکرده‌ام این مسأله را حل کنم، راه حل خود را ثابت شده می‌دانم و یا بهتر بگویم، فرض کردم که خوانندگان تاکنون دلایل مرا شناخته و دانسته‌اند.<sup>۵</sup> مرد کار کسی است که هنرش عبارت از

۴- همانگونه که در آغاز گفته شد، به پیروی از نوشته‌های شارل موراس گروهی از نویسندگان فرانسوی در اوایل قرن حاضر گرد هم آمدند و برای دفاع از عقاید موراس و به امید این که دوباره در قرائت حکومت پادشاهی برقرار کنند، روزنامه‌های متعددی دایر کردند. یکی از آنها روزنامه «ملت فرانسه» Nation Française بود که تا سال ۱۹۶۷ بطور مرتب انتشار می‌یافت. درین سال تعطیل شد. ولی بزودی روزنامه «Action Française» که پیش از «Nation Française» تأسیس یافته پس جای خود را به آن داده بود، منتشر شد و با حدتی بیشتر به دفاع از عقاید موراس و تبلیغ احساسات میهن پرستی و ترویج آن در میان فرانسویان پرداخت. روزنامه مذکور هم اکنون در پاریس انتشار می‌یابد و بیروان بسیاری دارد که گهگاه در خیابانها و معابر عمومی راه می‌افتند و به تظاهراتی پرسرو صدا و تبلیغ افکار خود می‌پردازند و به درودیوار شعارهایی مانند «زنده باد حکومتهای پادشاهی» می‌نویسند. نگارنده این سطور در سال گذشته شاهد برخی ازین تظاهرات بوده است. م

۵- موراس، پیش از ۱۹۰۵، سال انتشار «آینده روشنفکران»، در کتابهای:

1- Enquête sur la monarchie

2- Anthinéa

غنیمت شمردن فرصتها و استفاده از موقعیتهای مساعد زندگی است. این ماده اولیه به فراوانی در طی اعصار گذشته ایجاد شده و در اختیار همه قرار گرفته است فقط بر ماست که آن را به کار بریم. می دانم که هر موجود زنده بیش از یک دل و یک مفر ندارد و این دو نیز با سرعتی برق آسا از کار می افتند و دیر یا زود از آینده ناامید می گردند. ولی یک ملت، یک نژاد، موجودی جاوید و همیشگی است که دارای یک سلسله افکار تمام نشدنی و فردهایی ناشمردنی است، و ممکن نیست امیدهای همگانی را برید. هر بوته گیاه را که می برند، دوباره سبزتر و زیباتر می روید.

خلاصه:

«ناامیدی در سیاست حماقت محض است.»

### عظمت و انحطاط

#### ۱- عظمت‌های گذشته

ابتدا موضوع کتاب را روشن کنیم:

درین کتاب از طبقه روشنفکران و نویسندگان، یعنی از پیشرفت و انحطاطشان در قرون گذشته گفت و گو می شود. بنابراین به نفوذی که یک نویسنده، شاعر، سخنور، و یا فیلسوف می تواند روی اجتماع داشته باشد کاری نداریم. موهبت فصاحت و نیروی فکر کردن، مانند دیگر نیروها، هر گاه تحت شرایط مساعد قرار گیرد، ممکن است کم و بیش متناسب با سرنوشت، برای دارنده خود مفید واقع شود و روی جامعه نیز اثر گذارد. ولی ما ازین اثر، درین جا، سخنی نمی گوئیم. یک مرد متفکر بی گمان در اجتماع

→

که بترتیب در سالهای ۱۹۰۰ و ۱۹۰۱ منتشر شد، به اثبات برتری رژیم پادشاهی بر دیگر رژیمهای حکومتی پرداخته و دلایل خود را شرح داده بود.



رخنه خواهد کرد و آن را تحت تأثیر شخصیت خود در خواهد آورد. افرادی هم که دارای نبوغ کمتری هستند، می‌توانند با کمک و پشتیبانی سازمانهای اجتماعی، در اجتماع نفوذ کنند. ولی سرنوشت نوابغ، اگرچه از میان نویسندگان هم باشند، و همچنین سرنوشت سازمانهای اخلاقی و سیاسی و مذهبی موضوع کتاب ما نیست.

ما درین کتاب با گذشته روشنفکران و نویسندگان و سرنوشتشان در آینده سروکار خواهیم داشت.

#### ۴- از سده شانزدهم تا سده هجدهم

تاریخچه پیشرفت نویسندگان و نفوذشان در اجتماع تاکنون چندین بار نوشته شده است، این جا می‌خواهیم فقط از سرعت برق‌آسای این پیشرفت گفت و گو کنیم.

این گروه در قرن هفدهم واجد همه چیز بودند: نه آسایش، نه احترام، نه افتخار، هیچ چیز کم نداشتند. ادبیات زروزیور زندگی و ترجمان عشق بود. برای اصلاح آداب و رسوم مردم به کار می‌رفت و وسیله تفریح زمستانهای طولانی و روزهای بلند پیری شمرده می‌شد. سیاستمدار سرگرمی خود را در آن می‌یافت و روشتمای جشنهایش را با آن برپا می‌کرد. درین دوره ادبا، هنوز ادعای فرمانروائی نداشتند. مقامشان در اجتماع قابل ملاحظه ولی فرعی بود. البته نهضت «رنسانس» آداب و رسوم فرانسویان قرن شانزدهم را ملایمتر و بی‌نظمتر کرده بود. «رنسار: Ronsard» شاعر معروف، با شارل نهم چنان رفتار می‌کرد که بدون تردید لوئی چهاردهم نمی‌توانست آن را تحمل کند.

با این همه، درین دوره سخنرانان، فلاسفه و شاعران قراردادهای اجتماعی را رعایت می‌کردند و آن گاه که در پی اصلاح اوضاع کشور

برمی آمدند از طرح نقشه های ویرانگر دوری می جستند. سیاست و مذهب را به شاغلان آنها وامی گذاشتند و خود به ساختن داستانهای سرگرم کننده می پرداختند.

این جا از دقیق ترین موضوعات یعنی از دین و مذهب مثالی می آوریم: «رنسار» و دوستانش می توانستند دوره هم گرد آیند و به یاد «باکوس»<sup>۶</sup> شرابخواری کنند و حتی چنین بنمایند که بر حسب آئین بت پرستان قدیم، بزی آراسته با دسته های گل و زنگوله، برای او قربانی می کنند. ولی آن گاه که رنسار این داستان دوران جوانیش را باز می گوید آشکارا می کوشد خاطر نشان سازد که از روی سرگرمی بدین گونه خوشگذرانیها می پرداخته است نه این که بر راستی از راه راست دین و اعتقادات مذهبی منحرف شده باشد.

حدود آزادی و وضع زندگی نویسندگان درین دو قرن چنین بود. هنر و ادبیات سرگرمی افتخار آمیزی به شمار می رفت و هر فرد صاحب ذوقی می توانست در کمال آزادی به آن بپردازد. بنابراین تأثیرش روی اجتماع دور و غیر مستقیم بود. یک نویسنده، نه می توانست از نفوذ خود پشیمان شود و نه به آن فریفته گردد، زیرا این نفوذ احساس نمی شد و خود نویسنده هم نمی دانست که بر راستی افکارش در مردم تأثیری داشته است. مورد پسند مردم واقع شدن و سرگرم کردن آنان منتها هدف بود. لافتنن La Fontaine هرگز گمان نمی برد که ممکن است روزی داستانهایش مردم پاکدل را به امکان بدی کردن متوجه گرداند. نویسندگان از نفوذ و تأثیر خود در مردم تقریباً ناآگاه بودند و اگر هم موجب اصلاح یا فساد می شدند

۶- «باکوس: Bacchus» خدای شراب در افسانه های یونان باستان است. م

در واقع آن را نخواسته بودند.

### ۳- دوران فروانروائی ادیبان

باری در قرن هجدهم، برعکس قرن هفدهم، تغییر افکار مردم و اصلاح رسوم اجتماعی هدف اساسی و معین نویسندگان گردید. آثارشان موجب آشوب در کشور شد. این، امری مسلم و قطعی است. فقط باید دانست که نویسندگان برای به دست آوردن قدرت قبلاً اندیشیدند و آگاهانه تصمیم گرفتند. اینان مردمانی ناراضی بودند که بدبختیهای زندگی را در نظر دیگران مجسم کردند و برای اصلاح نقشه‌ها کشیدند. مردم هم آنان را مورد تشویق قرار دادند، زیرا نبوغ و فروتنی پیشروان قرن گذشته برای ایشان اعتباری بسزا کسب کرده بود. آنان هم به خراب کردن واقعی و ساختن خیالی خود ادامه دادند. قریحه و فصاحتشان نیز موجب شهرتشان گردید. تا چه اندازه؟ می‌توان از حد بردباری مردم نسبت به روسو به اعتبار نویسندگان درین دوره پی برد.

اگر ذوقها و بدسرشتیهای روسو را در نظر گیریم، این مطلب را بهتر درمی‌یابیم. بزرگترین ملتهای اروپای آن روز، بزرگترین شهر دنیا، او را با خوشروئی می‌پذیرد و می‌نوازد. روسو مرد روز می‌گردد و نماینده قدرت روحانی آن دوره می‌شود. مردم بدبخت لهستان هم از او می‌خواهند که قانون اساسی برایشان تدوین کند. همه اینها نشانه بزرگی و حشمت نویسندگان در قرن هجدهم است.

می‌گویند «شارل کن» همه آثار نقاشی «تی سین»<sup>۷</sup> را جمع‌آوری کرد،

۷- شارل پنجم، معروف به شارل کن: Charles Quint، که از ۱۵۱۶ تا ۱۵۵۵ بر اسپانیا و قسمت بزرگی از اروپا حکومت می‌کرد، دستورات آنار نقاشی «تی سین» Titien نقاش ونیزی را، به عنوان این که مخالف عفت عمومی است، جمع‌آوری کنند. م

ولی این نقاش زبردست کاری جز نمایش دادن هنر خود نمی کرد. در صورتی که روسو، آن گاه که می نوشت، نام پادشاه و کشیش و حتی ملت را به غصب می گرفت، زیرا نه رعیت پادشاه بود، نه به دین عقیده داشت و نه عضوی از سازمانهای ملی آن روز به شمار می رفت. مردم هم به جای جمع کردن اثار مخربش، جای پایش را بوسیدند و در پیش روان شدند. در واقع خوشبختی این مرد مانعی جز مزاحمت همکارانش نداشت.

نفوذ ولتر و نویسندگان دائرةالمعارف، مانند «دیدرو: Diderot» و «دلامبر: D'Alembert» به این شهرت روسو دامن زد و برای سی چهل سال حکومت استبدادی ادبیات را بر پا کرد. دیگر اثر يك نویسنده در نظر مردم عین حقیقت بود. و حال آن که نه با قوانین طبیعت مطابقت داشت و نه با موازین عقلی. جز تناقض چیزی نبود و با تمام قوا در واژگون کردن سازمانهای اجتماعی روز و گمراهی مردم می کوشید. پیروزی بی جای نویسندگان به حد کمال رسید و آن گاه که قدرت خاندان بوربن ناپدید شد، این پیروزی، برخلاف آنچه تصور شده بود، در برابر ملت تسلیم نگردید:

«نویسنده جانشین بوربن گردید.»

#### ۴- تسلیم شدن زمامداران کشور

گروهی می پندارند که افکار و عقاید نویسندگان در پدید آوردن انقلاب کبیر فرانسه اثری چندان نداشته است. می گویند چگونه ممکن است افکاری ویرانگر، بدون داشتن سازمانی اجتماعی، تا بدین حد روی زندگی جامعه بی بزرگ مؤثر باشد. چگونه رؤیای دسته بی آشوب طالب می تواند عملی بدین برجستگی انجام دهد؟ - هر چند امکان این موضوع هر روز آشکارتر می گردد، باز اینان وجودش را انکار می کنند.

اگر نپذیریم که در قرن هجدهم مردم فرانسه، بر اثر نوشته های

بنیان برانداز ، احساسات خاصی پیدا کرده بودند ، هیچ يك از حوادث اخیر که تاروپود تاریخ معاصر فرانسه را تشکیل می دهد قابل تجزیه و تحلیل نخواهد بود . در حدود سالهای ۱۷۸۹ بسیاری از زمامداران فرانسه حقوق خود را خرافاتی و بی جا می دانستند و جدا در مشروع بودن آن شك داشتند . اغماضهای لوئی شانزدهم نمونه یی از سقوط بد فرجام سران و بزرگان کشور است . اینان پیش از این که محکوم شوند خود ، خویشان را محکوم کرده بودند . نیازی نبود که حکومتشان را واژگون کنند ، خودشان آن را واژگون کرده بودند .

کناره گیری لوئی فیلیپ<sup>۸</sup> و عزیمت دوپسرش «امال»<sup>۹</sup> و «ژوانویل»<sup>۱۰</sup> ، زمامداران نیروهای هوایی و زمینی کاملاً این شك به خویشان و فقدان وجدانی آرام را آشکار می دارد . این قدرتهای بزرگ که نفع عمومی ، وراثت ، افتخارات جنگی ، ایمان مردم و قوانین کشور آنان را پابرجا کرده بود ، پس از کمترین مقاومت تسلیم شدند ، زیرا حق خود را قانونی نمی دانستند . و حال آن که با کمی خشونت و تیرباران کردن چند آشوبگر ، آسایش میهن عزیز را نجات داده بودند و دردهای علاج ناپذیر دنیای امروز را پیشگیری کرده بودند .

ناپلئون در دهم اوت پس از توقیف لوئی شانزدهم و مشاورانش آنان را بزدل خواند ، در صورتی که این مفهوم درباره هیچ يك از آنان صدق نمی کرد ، زیرا همین فراریان امروز در موارد دیگر شجاعت و شهامت روحی خود را نشان داده بودند . از آن گاه که فیلسوف منشی عصر ، آنان

۸ و ۹ - لوئی فیلیپ: Louis - Philippe از ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۸ بر فرانسه حکومت کرد و درین سال از سلطنت استعفا داد و روانه انگلستان گردید . دوپسرش : Aumale , Joinville نیز به او پیوستند . م

را بی حس کرده بود، دیگر اینان نبودند که حکومت می کردند بلکه ادبیات و نوشته های روز بود که بر آنان و کشورشان هردو حکومت می کرد. بنابراین کافی بود که فرمانروایان واقعی، یعنی نویسندگان آشوبگر، خود را بنمایند تا جاه و جلال غصب شده را میان خود تقسیم کنند.

عصر انقلاب اوج حکومت استبدادی ادبیات را نشان می دهد. اگر بخواهیم با يك کلمه نمایندگان انقلاب را معرفی کنیم باید تنها به کلمه «ادیب» متوسل شویم. ادبیات اینان کاملاً پوچ و مهمل بود، با وجود این موقه پیروز شد و حکومت کرد. هیچ دولتی تا کنون بدین حد ادبی نبوده است. از کتابهای سابق به سالنهای ادبی سابق و از سالنها به طرحهای اصلاحی که پس از ۱۷۵۰ رواج یافته بود، و ازین طرحهای گمراه کننده می توان به اظهارات پی در پی رهبران انقلاب راه یافت. درین دوران از رمانها و داپستانهای سابق قانون درست می کنند، و افکار حاکم بر اجتماع، عقاید نویسندگان این رمانهاست. اگر بزرگان این فلسفه سازها در اداره مملکت شرکت ندارند، از آن روست که در بامداد انقلاب مرده اند، جانشینان ایشان این مسؤولیت را بر عهده می گیرند و سیستم حکومتی را که استادانشان قبلاً طرح ریخته بودند بدون تغییر بر مردم تحمیل می کنند و سازمانهای اجتماعی و نمایندگان این سازمانها را به نیستی می کشانند.

بر آن نیستم که با مرثیه سرائی بر گروه بی شماری که درین دوره پر آشوب از میان رفتند خاطر خواننده را بیازارم. اینان زندگی می کردند، پس محکوم به مرگ بودند، ولی بدبختانه رهبران انقلاب سازمانهای متعددی را نیز، که طبیعتاً بیش از انسانها می پایند، همراه قربانیان خود از میان بردند و واژگون کردند.

## ۵- ناپلئون

اگر ناپلئون را با نبوغ قضائی و قانونگزاریش در نظر بگیریم ، باید او را فیلسوفی که ایده‌آولوژی و سیستم فکری خاصی دارد بشناسیم . اوست که با نبوغ فطری خود انقلاب را ادامه می‌دهد و رؤیاهای ادبیات قرن هجدهم را جامه عمل می‌پوشاند و آنها را به صورت مواد قانونی درمی‌آورد . مجلس شورای سال ۱۷۹۸ ، قرارداد میان پاپ و دولت فرانسه<sup>۱۱</sup> ، سیستم اداری حکومت ، همه اینها انعکاسی است از افکاری که در اواخر رژیم حکومتی قدیم فرانسه متداول شده بود .

ولی ناپلئون با نبوغ معجز آسای خود ازین خیالبافیهای قرن که هیچ استحکام و دوامی منطقی نداشت سازمانهایی پدید آورد که دارای ظواهری فریبنده و خوب بود: همه بدبختیهای امروز فرانسه ناشی از همین ظواهر فریبنده است ، زیرا این سازمانها پیوسته با سیر جبر طبیعت و نظم واقعی مخالفت می نمود .

مراحل آرامش موقت مملکت درین دوره هیچ علتی جز مطابقت عمیق و حقیقی سازمانهای اداری با رؤیاهای گذشته نویسندگان که بر افکار مردم مستولی شده بود نداشت . در واقع ادبیات لباس قانون کشوری به تن کرده بود . از سازش این ادبیات یکی سیاسی و دیگری ملی ، احساس هماهنگی در تمام امور کشور میان مردم ایجاد شده بود . گذشتگان ما این احساس را ، احساس نظم و آرامش نامیده‌اند . از میان نویسندگان ، کسانی که مانند لامارتین در وجود حقیقی این نظم شك کرده‌اند ،

۱۱- قرارداد میان پاپ و ناپلئون را "Concorda" می‌نامند . بر طبق این قرارداد کلیسای فرانسه تابع دولت شد و پاپ در انتصاب و انتخاب و یا تغییر و تبدیل مقامات روحانی دخالتی نداشت . در عوض دولت فرانسه حقوق اسقفان و کشیشان و دیگر اعضای جامعه روحانیت را از محل درآمد موقوفات که آنها نیز در اختیار دولت بود ، می‌پرداخت . م

ناپلئون، خیالبافِ معجزه‌گر را از بزرگترین شاعران رمانتیکِ فرانسه می‌دانند و او را بسیار بالاتر از روسو و هوگو می‌پندارند.

البته اگر فقط نبوغ نظامی ناپلئون را در نظر بگیریم به‌گونه دیگری درباره او داوری خواهیم کرد. هیچ چیز بیش از این که مردی مانند ناپلئون فرمانده سپاه شود با ادبیات سیاسی آن روز تضاد نداشت. درعین حال هیچ چیز هم ازین ملی‌تر نبود: ناپلئون احساسات جنگجویی مردم را برانگیخت، ملت فرانسه را به جوش و خروش واداشت، توده‌ها را در برابر بیگانگان بسیج نمود و بدین‌گونه آنان را متحد گردانید، احساسات وطن‌پرستیشان را بیدار کرد، و در برابر ایده‌آولوژی نویسندگان، سیستمی پیش‌بینی نشده، ناشی از قوای شدید مات، پدید آورد.

ازین لحاظ ناپلئون نشانه‌ی جواب سخت و ریشخند آمیزی است که نظامیان قرن نوزدهم به ادیبان و فیلسوفان قرن هجدهم داده‌اند.

## ۶- قرن نوزدهم

درین دوره سیر طبیعی ادبیات، انحرافات فکری قرن گذشته را ادامه می‌دهد، ولی نتیجه پدیده‌های نظامی و اقتصادی با این انحرافات برخورد می‌کند؛ مثال: *رتال جامع علوم انسانی*

ادبیات دوره انقلاب ملیتها را از میان می‌برد و جامعه‌ی مرکب از همه مردم روی زمین و همه نژادها تشکیل می‌داد. ولی گسترش این افکار در خارج از فرانسه موجب برانگیختن احساسات ملی مردم و تشکیل ملیتها شد: ادبیات انگلیسی، آلمانی، ایتالیائی، هر کدام در محیط خود این قوای شدید طبیعی را استحکام بخشیدند، و حال آن‌که ادبیات فرانسه، الهام‌بخش همه آنها، به‌صورت جهانی خود باقی مانده بود و در همه جا با پدیده‌های متناقضی که خود آنها را به‌وجود آورده بود برخورد می‌کرد،



حوادث روز موقعیت نوینی برای رستاخیز دیگری به او می داد. ولی رهبران افکار با دقت از آن دوری جستند ..... مثال دیگر :

نویسندگان قرن نوزدهم قوانینی برای طبقات کارگر وضع کردند که به موجب آنها کارگر و کارفرما هر دو آزاد و برابر بودند، ولی بدون این که بتوانند متمرکز شوند و سازمانهایی دسته جمعی تشکیل دهند. گر چه این رژیم، رژیم خوبی نبود، باز در شرایط دنیای پیشه‌وری و کارگری آن-روز قابل اجرا بود زیرا صنایع بزرگ هنوز به کار نیفتاده بود.

پدیده‌یی نوین که ناپلئون آن را نمی شناخت، یعنی قدرت بخار، دنیای کارگری را منقلب کرد. قوانین ناپلئون از آن بی‌بعد با مشکلات بزرگی برخورد نمود، چنان که وجود همین مواد قانونی برای آینده خطری عاجل و مخالف نظم عمومی ممالک به شمار می آمد. زیرا در صنعت جدید کارفرمای فردی از میان رفت و به جای او نماینده‌یی از دسته جمعی کارفرمایان برقرار گردید و این نماینده، بر اثر شرایط جدید، چنان قدرتی به دست آورد که دیگر ممکن نبود کارگر بی‌توانی را که در میان توده‌های هموعانش کم شده از لحاظ حقوقی با او برابر دانست.

بدین گونه مشکلات اقتصادی روز به روز بر روی هم انباشته می شد و عمق پوچ و بی پایه قوانین دوره انقلاب را نشان می داد. نویسندگان که اینک زمامداران کشور بودند ازین جنبشهای کارگری جز معنای آشوب طلبی درک نمی کردند. به جای آن که در پیشرفت آن بکوشند پیوسته با آن مخالفت می ورزیدند و بر نیروی تخریبش می افزودند، تضادی را که ناشی از قوانین خودشان بود طبیعی و عادی می پنداشتند و بر اثر اشتباهاتی دیگر آن را به صورت قدرتی شدید و تسکین ناپذیر درمی آوردند. ویکتور هوگو و

«برانژه»<sup>۱۲</sup> معنای غلطی از آزادیخواهی را به قوای نظامی فرانسه تلقین می‌کردند، و «ژرژساند» شکوه‌های طبقه کارگر را بد تعبیر می‌نمود. و بدین‌سان هرچه را سیر زمان می‌ساخت، نیروی فکری نویسندگان خراب می‌کرد.

این خلاصه تاریخ قرن گذشته است.

### ۷- نخستین آسیب

ازین دو قدرت متضاد، فراست بشری و نیروی جبر طبیعت، کدامیک در قرن گذشته پیروز شد؟

درین دوره دیگر نیروهای تام‌ال‌اختیاری مانند قرن هجدهم وجود ندارد. ولتر را به لقب «شاه» مفتخر کرده بودند ولی هیچ کس «شاتوبریان» و یا «لامارتین» را به این نام نخواند، و حال آن‌که اینان بیش از ولتر در پی آن بودند. در میان همه نویسندگان قرن نوزدهم تنها هوگو لقب «پدر» یافت. آن هم پدر کی؟ شاعران و همکاران خودش! وانگهی شاهانی که پس از ناپلئون بر فرانسه حکومت کردند همه روش او را نسبت به نویسندگان در پیش گرفتند.

پس از بازگشت «بورابن‌ها»<sup>۱۳</sup> باز ادبیات رواجی گرفت و چنان مورد توجه دولت واقع شد که مثلاً «میشله: Michelet» بدون هیچ وسیله و سابقه نسبی، متصدی درس تاریخ در کاخ «تویی لوری: Tuileries» شده بود. ولی دولت دیگر به سروصدای این گروه وقعی نمی‌گذاشت. «ویلبل»<sup>۱۴</sup> که هیچ‌گونه لیاقتی ادبی نداشت، به «شاتوبریان» ترجیح داده

۱۲- Béranger شاعر و تصنیف‌ساز فرانسوی از ۱۷۸۰ تا ۱۸۵۷ می‌زیست و تصنیف‌هایی سرود که مدتها پس از مرگش همچنان بر سر زبانها بود. م.

۱۳- Villèle رهبر شاهدوستان فرانسوی، پس از بازگشت بوربن‌ها، بود. م.

شد، گرچه مردی کارآزموده در سیاست و شاید وطن پرست ترین هم وطنانش بود.

«لوئی فیلیپ» نیز به عقاید و افکار عمومی خیلی اهمیت می داد، ولی نسبت به کسانی که این افکار را به وجود می آوردند بی اعتنا بود، به اندازه کافی از آنان پرهیز نکرد و در حالی که در راه خدمت به مردم می کوشید، از به دست آوردن پشتیبانی کسانی که حقایق را زر و زیور می بخشند، کوتاهی نمود. پسر بزرگش «دوک دورلئان: Duc d'Orléans» این هنر را خوب می دانست، ولی مرگ نابهنگام او راه را برای انقلاب فوریه ۱۹۴۸ هموار کرد.

امپراطوری دوم که بتدریج سیاستی مخالف این، نسبت به ادبا پیش گرفت با سیر زمان تنبیه شد. آن گاه که امپراطور درباره وحدت ایتالیا با روزنامه نگاران سیاستمدار رای می زدند، و یا برای دولت پروس به میل آنان رفتار می کند، انحطاط رژیم شروع می شود و سقوط، سلطنت را تهدید می نماید.

با این همه باید در نظر داشت که افرادی مانند «اولیویه: Olivier»<sup>۱۴</sup> و بعدها «گامبتتا: Gambetta»<sup>۱۵</sup> که محرکان واقعی این سقوط بودند، مردان عمل شمرده می شدند: آنان را در ردیف روسو گذاشتن توهینی است. در خلال این رژیمهای مختلف نویسندگان در ارکان حکومت رخنه کردند. دیگر ادبیات نبود که می بایست به نام آنان حکومت کند، بلکه

۱۴ و ۱۵- اولیویه و گامبتتا، هر دو، از سیاستمداران نامی فرانسه بودند. کوششهای آنان

در سقوط حکومت لویی فیلیپ به سال ۱۸۴۸، مؤثر شد. گامبتتا از موهبت فصاحت و بلاغت

عجیبی برخوردار بود. م

جاه طلبی مشترکشان عبارت ازین بود که قبل از هر چیز خود را مردان کار نشان دهند. ولی خصوصیتی همگانی آنان را حتی بهتر از ناپلئون معرفی می نماید: و آن تحقیر عمیقی است که هر کدام به محض رسیدن به قدرت نسبت به همکاران سابق خود نشان می دهند. البته ناگزیر برخی از ایشان را در سازمانهای کشوری راه می دهند و همگی دور شخصیتی که از ریشه خودشان است گرد می آیند، ولی این ریشه و اصل را انکار می کنند و دیگر فضیلتی برای کسی که قلمی در دست دارد قائل نیستند.

«گیزو»<sup>۱۶</sup> که اینک نخست وزیر شده با چه وضعی «اوگوست کنت» بیچاره را نزد خود می پذیرد! منشی سابق روزنامه جمهوری فرانسه و وزیر امور خارجه امروز به مردم اظهار می دارد که به روزنامه ها اهمیتی نمی دهد! يك روزنامه نویس که نماینده مجلس شده است پیوسته در خرد کردن همکارانش می کوشد!

- شما دیگر چرا، فرضیه سازها؟! -

#### ۸- امتیازداران قدیم

روشنفکران از همان نخستین روزهای پیشرفت خود کشفی می کنند: درمی یابند که همه چیز در کتاب نیست و باید تجربه های فردی نیز داشت؛ همچنین به اهمیت آداب و رسوم اجتماعی پی می برند.

امتیازداران پیشین هم به نوبت خود قدرت این نیروهای اجتماعی را درمی یابند و همراه آن تحقیر شدیدی نسبت به ادیبان که چندی پیش مورد ترس و وحشتشان بودند، احساس می کنند. نه آن که فرانسه قدیم در

۱۶- Guizot، مورخ و سیاستمدار فرانسوی، در دوره سلطنت لویی فیلیپ به

طول پنجاه شصت سال اخیر این حس نفرت و تحقیر را در نهاد مردم کشت داده باشد، ولی عاقلانه این بود که از نیشخندها جلوگیری می کرد زیرا بیشتر آنها گران تمام شد. وضع آشفته مملکت این گونه آزادیها را اجازه نمی داد. فرانسه قدیم که با قدرت روشنفکران برخورد کرده بود همواره می کوشید آب از جوی رفته را به جوی بازآورد و دیگر مثل دنیای «دائرة المعارف»، نارواییهایشان را تحمل نمی کرد.

با این همه پس از مدتی نوعی حس سازش که طبیعی ملت فرانسه است میان این دو گروه پدید آمد، احترامی متقابل نسبت به یکدیگر پیدا کردند. یک زندگی ساده و بی آرایش اختلافات آنان را از میان برد. درین دوره به جای آن که کمترین لیاقت هنری و علمی مورد پرستش قرار بگیرد، آن چنان که می بایست از روشنفکران استقبال می شد. مثلاً مردی بدون ثروت می توانست با داشتن شایستگی فکری از آینده خود مطمئن باشد و موقعیتی قابل توجه در شئون کشوری کسب نماید. در واقع این سازشی بود که میان دو گروه قدیم و جدید فرانسه برقرار گردیده بود.

#### ۹- ادبیات محفلی

ولی قدرت فکری از یک سو و نیروی جبر طبیعت از سوی دیگر همچنان به گستردن اصول متضادی که سرچشمه هر یک از آنها بود، ادامه می داد:

نویسندگان قرن نوزدهم موقعیت پادشاه خلع شده را هنوز حفظ می کردند و بیش از پیش از پادشاه مقلوب دیگر که طبقه اشرافی فرانسه قدیم بود، دوری می جستند. از سال ۱۸۳۰ سالنهای ادبی برای همیشه بسته می شود. فرانسه ادبی کناره می گیرد، و یا به عبارت دیگر نسبت به

محیط همیشگی خود طاعی می‌گردد. مکتب رومانتيك فرانسه ادبیاتی محفلی پدید می‌آورد.

بیشتر نویسندگان رومانتيك تنها برای معدودی از پیروان خود می‌نوشتند. نفوذ ادبیات بیگانه، بخصوص ادبیات آلمانی و انگلیسی، از دوره روسو روی محافل ادبی بیش از دیگر اجتماعات نمایان بود. این بیگانه‌پرستیها گروهی از خوانندگان را که نسبت به رسوم میهن وفادار بودند نگران می‌کرد. برای همین است که از ۱۸۲۵ تا ۱۸۵۷، یعنی از «سنت بوو: Sainte-Beuve» تا «بودلر» و از ۱۸۵۷ تا ۱۸۹۵، یعنی از بودلر تا «ملارمه: Mallarmé»، دسته‌یی از ادبا از خوانندگان فاصله می‌گیرند و در گمنامی و عزلت اوقات خود را در راه ادبیاتی بسته و نامفهوم صرف می‌کنند.

ارزش این مکتب ادبی که بعدها ادبیات «برج عاجی» خوانده شد مورد بحث نیست. این ادبیات برای مدتی رواج داشت و نخستین گودال را میان گروهی از نویسندگان و برگزیده خوانندگان ایجاد کرد. دیگر نویسندگان در اندیشه آن نبودند که مورد بیستند مردم صاحب ذوق واقع شوند، بلکه می‌خواستند توجه معدودی خوانندگان هذیان‌دوست را جاب کنند. ناقدان ادبی نیز این تمایل را تقویت کردند، چنان که به جای نزدیک شدن به آداب و رسوم ملی و تصحیح سبک خود از روی نمونه‌های موجود، نویسندگانی مانند «گوتیه»، «بالزاک» و «هوگو» کوشیدند که تامی‌توانند فقط به خود شبیه‌باشند یعنی ادبیاتی کاملاً فردی و شخصی به مردم تحویل دهند.

بدیهی است که درین صورت می‌بایستی فاصله میان نویسندگان و گروه بسیاری از خوانندگان که هنوز به رسوم ملی علاقه‌مند بودند زیاد شود. بیشتر آثار ادبی این دوره نامفهوم است، بی‌گمان استعداد این نویسندگان

مورد توجه و ستایش مردم صاحبذوق و نیز همکارانشان قرار می گرفت . ولی اینان که نسبت به نواقص بسیار حساس بودند، هرگز شرقی وافر از خود نشان نمی دادند .

بدین گونه این ادبیات فنی ، موجب جدا شدن استادان ادب از عامه مردم شد . ولی باید دانست که اگر این گروه از مردم دوری نمی جستند ، خواه ناخواه طغیان می کردند و دیگران را نیز به طغیان می کشانیدند ، زیرا رابطه بی که بین افکار مردم و آنان بود با قوای طبیعی حاکم بر جامعه آن روز تضاد داشت . موفقیت رمانهای « ژرژ ساندر » و دو رمان اصلی هوگو ، همچنین آثار لامارتین غیر قابل انکار است . ولی از سوی دیگر مسلم است که انتشار این آثار همیشه موجب انقلاب در مملکت می گردید . خلاصه ادبیات آن زمان هر چه بیشتر خواننده می یافت قدرت تخریبش بیشتر می شد .

البته در همه دورانهای ادبی چنین نبوده است . « رنسار Ronsard » « مالرب Malherbe » « کورنیل Corneille » و « بسوئت Bossuet » در زمان خود از پادشاه و میهن و مذهب و تمام شؤون مملکت دفاع می کردند . در صورتی که ادبیات رمانتیک ، قوانین کشور ، آداب و رسوم روز ، انضباط داخلی و هر چیز دیگر را مورد حمله قرار می داد . یکی از علل موفقیت و رواج این ادبیات نیز همین بود که برخلاف آنچه تا کنون گفته شده بود می نوشت و مردم را به هرج و مرج و آشوب می کشانید . از خواندن آثار ادبی این دوره همیشه احساس آشوب طلبی به انسان دست می دهد .

قدرت فکری نویسندگان در قرن نوزدهم همچون بمبی انفجاری بود ، و کسی که به یاری قلم خود زندگی می کرد ، دشمن مادر زاد نظم روز به شمار می رفت .

۱۰- کتابخانه دوک «دوبرسه»<sup>۱۷</sup>

بنابر این بتدریج فاصله میان مردم و ادبیات زیاد شد، قسمتی مشکل و غیر قابل فهم بود و قسمتی دیگر خطرناک. ازین پس مردم اوقات بیکاری خود را به گونه دیگری سپری می کردند. رفته رفته آنچه «آنا تول فرانس» در «تاریخ معاصر» خود آورده است، روی داد:

کتابخانه «دوک دوبرسه» که همه آثار بزرگ قرن هجدهم را گرد آورده بود، تنها یکدهم نوشته های قرن نوزدهم از قبیل آثار لامارتین، «گیزو»، شاتو بریان، و «مارشاینی»<sup>۱۸</sup> را دربر داشت، و از انتشارات پس از ۱۸۵۰، دوسه جلد رمان و چند جلد آثار مذهبی بیشتر در آن موجود نبود. ممکن است این قصور و نقصان را به ژرژوئیتها (یسوعیون) که طبق قانون «فالو»<sup>۱۹</sup> عهده دار تربیت دروگها بودند نسبت داد، و یاممکن است انحطاط روز افزون طبقه اشراف را درین دوره بهانه کرد. ولی اگر بیشتر دقت کنیم درمی یابیم که درحقیقت وضع ادبیات روز، چه محفلی و چه انقلابی، چنین اقتضا می کرده است. طبقه عالی یک کشور بزرگ نمی تواند با انتشار مجموعه بی آثار مخرب و یا کتابهای رمزی هماهنگی نماید. احساسات مردم هم دوبار ناکنون بر اثر راهنمایی غلط نویسندگان، بیواهه رفته بود. و حال آن که ادبیات فرانسه پیش از آن مساعد برای زندگی اجتماعی بود، هر چند گاه مسیر خود را عوض می کرد و در اعماق افکار مردم نفوذ می نمود.

۱۷- «دوک دوبرسه: Duc de Brécé» یکی از بزرگان ابدوست فرانسوی در قرن

نوزدهم بود. م

۱۸- Louis- Antoine - François Marchagny از نخستین نویسندگان رمانتیک

فرانسه بود م

۱۹- «فالو: Falloux» سیاستمدار فرانسوی که از ۱۸۱۱ تا ۱۸۸۶ می زیست. م



## ۱۱- پیشرفت زندگی مادی و نتایج آن

در خلال همین دوران، روشنفکران با رقیب قطعی و سرسخت خود که قدرت مادی و نیروی پول است رو برو شدند.

نمی دانم چرا برخی از اخلاقدانان نسبت به مادیات و پیشرفت آنها تا این حد بی اعتنا هستند. تنها کلمه ماده آنان را به وحشت می اندازد، در صورتی که همه چیز از آن ناشی می گردد. گسترش صنعت و تجارت و کشاورزی، تحت تأثیر علوم و کشفیات ماشینی، تحولات اقتصادی ناشی از آنها، ترقی وضع مالی کشور، فعالیت عمومی مردم، بسط زندگی، افزایش ثروت، خصوصاً ثروت های منقول، همه نتیجه مستقیم پیشرفت مادیات در قرن حاضر است. البته می توان از همه این پدیده ها، به علت نتایج شوم احتمالی شان، بیمناک بود، ولی هر چه بیشتر به عمق آنها پی ببریم باید کمتر از آنها وحشت داشته باشیم، زیرا این قوا به احساسات ما بستگی ندارند و طبیعتاً از آنها جدا هستند و اگر هم بتوانیم آنها را پیرو قضاوت های خود کنیم نباید نتایج شوم حاصله از آنها را به طبیعت آنها نسبت دهیم. بی نظمی واقعی اجتماع فعلی فرانسه و قوانین ناقص حاکم بر آنست که موجب این نتایج شوم می شود.

شگفت این جاست که چگونه در قرن گذشته نیروی مادیات، این قدرت شدید اجتماعی، پس از آمیزش با آن همه عناصر بنیان بر انداز، شرایط بدتر و سخت تری را ایجاد نکرد. زیرا درین دوران نه سازمانی منظم وجود داشت که آن را رهبری کند و نه احساساتی ملی. عضو متفکر کشور که می بایست برای پیشرفت مادیات راه را هموار نماید پیوسته در منحرف کردن آن می کوشید. قدرتی کوچکتر در برابر این همه مشکلات که هنوز هم موجود است از میان رفته بود. کار و صنعت امروز فرانسه سازمان منظمی

ندارد، ولی همین سازمان در هم و بر هم نماینده فعالیت سرسام آور قرن است.

از پنجاه سال پیش تاکنون صنعت ثروتهای وسیعی را به وجود آورده است، چنان که پیوسته میزان مصرف بالا می رود و پول جریان شدیدتری پیدا می کند. احتیاجات مردم هم روز به روز بیشتر می شود. دیگر ممکن نیست در شهری بزرگ زندگی کرد و از جنبش همگانی مردم آن دورماند. در سراسر کشور سادگی زندگی سابق از میان رفته و به جای آن گونه بی زندگی پر تجمل ولی ضروری برقرار گردیده است. تنها هوس نیست که این میل به جاه و جلال را پدید آورده است. محرك اصلی مرضی است مسری که همگانی شده و دوری ناپذیر است. زیرا زندگی باشکوه امروزی مانند گذشته از چیزهایی درست نشده که بتوان از آنها چشم پوشید. این لوکس، لوکس واقعی نیست، بلکه عبارتست از آسایش بیشتر و امکانات فراوانتر. برای روشن شدن مطلب کافی است امکانات فردی امروزی را با امکانات فردی از قرن گذشته که تنها در گوشه خانه خود زندانی بود تنها از لحاظ مسافرت مقایسه کرد. چه اختلاف فاحشی!

نتیجه این همه پیشرفت چنین شد که پول به جای برقرار کردن تعادل میان طبقات، گودالهای عمیق تری بین آنان ایجاد نمود و موجب تشدید اختلافات پیشین گردید و فواصل بزرگی میان روشنفکران و نمایندگان قدرت مالی کشور پدید آورد. نوعی زندگی اشرافی و پرامتیاز از آمیزش پولداران و بازماندگان فرانسه قدیم تشکیل شد. روشنفکران که طبعاً فاقد سازمان مشخص و معینی هستند، درین دنیای جدید همچون تماشاگر رخنه کردند ولی رفته رفته بی بردند که از آن نیستند.

۱۴- سده راه

بنابر این موقعیت فعلی چنین است:

صنعت و دنیای ماشینی ثروت را روز افزون می کند و ثروت هم به نوبه خود بر پیچیدگی زندگی طبقات بالا می افزاید و اختلافات را عمیق تر می گرداند، زیرا احتیاجات برآورده شده به صورت عادت درمی آید و دوباره احتیاجات دیگری را همراه می آورد. در نتیجه فواصل اجتماعی پیوسته بیشتر می شود. بی گمان نه امروز و نه هرگز تنها ثروت برای شخصیت دادن به افراد کافی نیست، ولی امروز بیش از همیشه فقر موجب از میان بردن جاه و مقام می گردد. يك فرد با استعداد و روشنفکر نه تنها در صورت فقیر بودن نمی تواند موقعیتی در جامعه داشته باشد بلکه کافی است ثروتش زیاد نباشد و بردگی و طفیلی بودن را هم نپذیرد و در نتیجه از بسیاری امتیازات اجتماعی محروم گردد.

نباید مردم و با احساسات و افکار را درین مورد متهم کرد، زیرا جریان طبیعی اجتماع است که چنین اقتضا می کند. آن گاه که زندگی ساده و بی آلاش است، لیاقت شخصی می تواند راهی در جامعه برای خود باز نماید ولی وقتی که زندگی پیچیده و مشکل می شود هر گونه آزادی و قدرتی از استعدادهای فردی سلب می گردد، زیرا در این صورت يك فرد با استعداد برای پیشرفت خود به چیز دیگری جز خوشبختی، یعنی درست به آنچه ندارد، نیازمند است.

### ۱۳- ادبیات بازاری

گروهی از روشنفکران به این موضوع پی برده اند ولی کشفشان کاملاً جدید است زیرا پدیده های دیگر اجتماعی که قدیمتر هستند مانع دریافتن آن می گردند.

برای این که این موانع را بهتر بشناسیم يك قرن و نیم به عقب باز می گردیم و خود را در نیمه دوم قرن هجدهم قرار می دهیم. فرض می کنیم

که درین موقع امثال «دوک دوبرسه» از خریدن کتاب خودداری می کردند. چنین وضعی بی درنگ با آنچه امروزه بحران کتابفروشی نامیده می شود توجیه می گردید. ولی باید دانست که هرگز این وضع در دوران ما پیش نیامده است. در نیمه دوم قرن نوزدهم طبقات بالای جامعه فرانسه از خواندن کتاب دست کشیدند بی آن که کتابفروشها کمترین کسادی احساس کنند. این مشتریان در برابر توده عظیم مردم، گروه کوچکی را تشکیل می دهند که قابل فراموش شدن است.

مردم نیز از خواندن ناگزیر هستند زیرا بر اثر شرایط جدید زندگی بدان نیاز دارند و باید با خواندن خود را سرگرم کنند و بدین وسیله از گرفتاریهای کار و غیره برای لحظه بی برکنار باشند. تعلیمات ابتدائی که تقریباً همگانی شده، و همچنین انتشار روزنامه های گوناگون موجب ادامه یافتن این وضع می شود و در هر حال تا آن گاه که چرخهای تمدن امروزی بر محور خود می گردد، مطالعه کتاب، یا سرگرمی دیگری مانند آن لازم خواهد بود و همیشه از یک سو گروهی وجود خواهد داشت که باید با مطالعه سرگرم شود و از سوی دیگر گروهی که دسته اول را سرگرم می دارد.

بدین گونه در قرن نوزدهم راه درآمد بزرگی برای نویسندگان پیدا شد. اینان نیز دریافتند که می توانند از ادبیات استفاده تجارتمندی کنند. ازین رو قلم و فکر خود را همچون گندم و جو به کار بردند و رفته رفته ادبیات بازاری را به وجود آوردند. «زیستن از راه نوشتن» شعارشان گردید و رمان و نمایشنامه نویسی، بخصوص، شغل پر استفاده یی شد. شعر نیز میدان وسیعی برای خود باز کرد و وضع مادی گروهی از شاعران مانند هوگو و لامارتین را بهبودی بخشید. نه «الکساندر دوما»، نه «زولا» و نه

«پونسن دوترای»<sup>۲۰</sup>، که پوهای هنگفتی از راه رمان نویسی به دست آوردند، نتوانستند بر هوگو و لامارتین پیشی بگیرند. درین دوره افتخار واقعی با پول ارزیابی می شد.

#### ۱۴- صنعت جدید در آغاز پیشرفت

در هر حال این پیشرفت های مادی موجب شد که نویسندگان بپندارند می توانند از آن پس آزادی و آسایش خود را تأمین کنند: چیزی که در تئوری آسان ولی در عمل مشکل بود، زیرا درست آن گاه که در اندیشه حفظ برتری و شخصیت خود بودند با مشکلات فراوان روبرو شدند.

در قرون گذشته پشتیبانی شخصیت های برجسته و مساعدت سالن های ادبی، تکیه گاهی برای نویسندگان بود. ولی امروز برعکس! مثلاً صد هزار خواننده آقای «اهنه»<sup>۲۱</sup> چه استفاده بی چیز کمی پول برایش دارند؟

با وجود این باید روی همین پول خیلی حساب کرد. گرچه خواهیم دید که آنچه نویسندگان از راه نویسندگی به دست می آورند بسیار کمتر ازین است که موقعیتی محکم و با اعتبار در طبقات عالی مملکت بدیشان ارزانی دارد، زیرا اینان همواره با قدرتهای مالی بی نهایت بزرگتر برخورد می کنند. مقدار پولی که یک نویسنده به دست می آورد ممکن است از لحاظ خودش و یا نسبت به همکارانش زیاد باشد. ولی پولدار امروزی که در رأس جامعه فعلی است با ربح و دلسوزی به آن می نگرد.

۲۰- پونسن دوترای: Ponson du Terrail، رمان نویس فرانسوی، از ۱۸۲۹ تا

۱۸۷۱ می زیست. م.

۲۱- George Ohnet، رمان نویس فرانسوی، در نیمه دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن

حاضر می زیست. م.

یکی از ناقدان ادبی که نظری نافذ و صائب دارد ملاحظه کرده است که بزرگترین استفاده ادبیات بازاری درین قرن متوجه امیل زولا شده است. ولی این مبلغ که در حدود ۳،۲ میلیون فرانک است بسیار کمتر از استفاده‌یی است که زولا‌های تاجر در همان شرایط و با همان اندازه فعالیت کسب کرده‌اند. در واقع ثروت اینان همیشه از چندین ده‌میلیون افزون بوده است. بنابراین ازین احاظ ادبیات شغل خوبی نیست و نویسندگان نیز کاسبهای بی‌بضاعتی هستند.

خلاصه آن که سطح درآمد بازاریان بسیار بالاتر از حدود امکانات نویسندگان است. بهترین نویسندگان می‌توانند زندگی متوسطی داشته باشند. اگر به آن قناعت کنند حداعتدال را برای خود حفظ کرده‌اند. ولی اغلب خود را از دنیایی که دیگر درخور ثروتشان نیست بیرون می‌کشند و بدین گونه موقعیتهای برجسته پنجاه سال پیش را از دست می‌دهند.

در حقیقت ناگزیر هستند از آن چشم‌پوشند زیرا در غیر این صورت باید به‌بردگی کردن و طفیلی بودن تن در دهند، و دیگر مانند سابق نمی‌توانند احترام خویشاوندان سالخورده‌یی را داشته باشند که مورد حمایت قرار گرفته‌اند، و این همان چیزی است که نویسندگان آزادمنش از آن بیم دارند.

#### ۱۵- سوسیالیسم

می‌گویند که رژیم سوسیالیسم همه چیز را درست خواهد کرد. آن‌گاه که معدنچی مالک معدن شود، نویسنده نیز مالکِ لوازم کار خود خواهد شد، دیگر مورد استثمار کتابفروش و مدیر روزنامه قرار نخواهد گرفت و درآمد کامل عاید او خواهد گردید.

در برابر این رؤیا می‌توان نگران و یا حداقل بدگمان بود. من نسبت به

تقسیم کار بدگمان هستیم، زیرا طبقات فعال، آنان که می‌خرند و می‌فروشند و توزیع می‌کنند، همیشه از تحمل این زحمت برای ارزش دادن به کار دیگران بیش از خود این اشخاص استفاده می‌برند. کتابفروشان و مدیران روزنامه در رژیم سوسیالیسم همان خواهند کرد که همکارانشان در رژیمهای دیگر می‌کنند.

ولی اگر بگوئید که در این رژیم دیگر نه کتابفروشی وجود خواهد داشت و نه مدیر روزنامه‌یی، بلکه خود نویسندگان هستند که این مؤسسات مربوط را اداره می‌کنند، درین صورت نگرانی من بیشتر می‌شود. زیرا چه رخ خواهد داد؟ آیا یک فرد می‌تواند در عین حال هم کتابفروش باشد و هم مدیر روزنامه و مجله؟ مگر نه اینست که هر کدام از شغلها استعداد و آمادگی خاصی لازم دارد؟ البته کتابفروشان و مدیران جرأید بدون نویسندگان کاری نخواهند کرد، ولی نویسندگان بدون آنان چه می‌توانند بکنند؟ تاریخ‌زندگی بشری نشان می‌دهد که، جز در موارد استثنائی، این دو گروه همیشه از یکدیگر جدا بوده‌اند. هرگز نباید آنان را با یکدیگر اشتباه کرد. یک نویسنده واقعی که علاقه‌مند به کارش باشد همیشه با یک کتابفروش فرق دارد. رژیم سوسیالیسم نمی‌تواند قانون طبیعت را تغییر دهد. سوسیالیستها از رژیم خود چه انتظار دارند؟ کمی مساوات و عدالت بیشتر. بسیار خوب. ولی خواه مساوات در مملکتی برقرار باشد و خواه نه، یک شاعر همیشه شاعرست و یک تاجر همیشه تاجر. به محض این که اولی بخواهد در رؤیاهای شاعرانه خود فرورود مقداری از وقت خود را که دیگری برای به دست آوردن طلا به کار می‌برد، از دست می‌دهد. بنابراین طلای سوسیالیست نیز در دست بازرگان سوسیالیست خواهد ماند و شاعر و نویسنده از آن دور خواهند گردید.

## ۱۶- نویسنده

چنان که ملاحظه شد ادبیات امروز جنبه بازاری پیدا کرده و از همین لحاظ مورد رقابت و تماس سایر قوای صنعتی اجتماع قرار گرفته است. ولی این قوا بر آن بسیار برتری دارند. منافعی که می توان از راه آنها به دست آورد چندین صد برابر استفاده یی است که ممکن است يك اديب كسب كند. بنابراین هیچ نویسنده یی نمی تواند برای رخنه کردن در طبقات عالی جامعه تنها به قلم خود امیدوار باشد. اگر هوشیار باشد و بتواند احساساتش را در برابر فریبندگیها و زیورهای زندگی امروزی سرکوب نماید، ممکن است روزگار خود را بدون داشتن اشکال فراوان بگذراند. درین صورت مالك قلم خود خواهد ماند و نیازی به طفیلی بودن نخواهد داشت.

البته این وضعی است که اکنون، یعنی در ۱۹۰۵، برای نویسندگان فرانسوی موجود است. شاید روز به روز بدتر شود، امروز چنین است: يك نویسنده به اندازه کافی درآمد و ناگزیر نیست برای امرار معاش به دروغ و نیرنگ و خودفروشی توسل جوید. ولی زنده از فردا!

## ۱۷- بردگی

باری، پولداران و دیگر نمایندگان نیروهای صنعتی درین اندیشه اند که روشنفکران را تحت انقیاد خود در آورند، و این طبیعت همه قوای طبیعی اجتماع است: به محض این که به هم نزدیک شدند در مطیع کردن یکدیگر می کوشند.

ازین رو در نیمه دوم قرن نوزدهم تحریکاتی پیوسته نویسنده را بر آن داشت که افکار خود را در برابر پول بفروشد. کمتر کسی در برابر این فریبندگیها ایستادگی کرد. جاه طلبی که تاکنون در سر داشت دنیا را فرمانبردار خود نماید، به پای پولداران افتاد. اینان نیز چون ارزشهای دیگر، افکار



ادب‌آرا ارزیابی کردند و با طلا بهایش را پرداختند. نویسندگان هم با فروختن آنچه قابل فروش نیست علت وجودی خود را از دست دادند. افکارشان دیگر نماینده جامعه‌شان نبود، و پول، تنها آزادی، یعنی آزادی فکر کردن را در وجودشان خفه کرد.

ممکن است این خودفروشان گاهی بیندارند که با پول می‌توانند آب از جوی رفته را به جوی بازگردانند. امیدی خام! زیرا آنچه اینان از راه نوشتن به دست می‌آورند در برابر ثروت‌های دیگر عین فقر و بیچارگی است. با همین امیدهای خام است که نویسندگان رفته رفته خود را بکلی می‌فروشند. آزادی ادبی، آزادی فکر کردن تنها در میان دو گروه ممکن است برقرار گردد: نخست میان اشراف و بزرگان که بر اثر وراثت و یا ثروت فراوان در ورای نفوذهای اجتماعی هستند، مانند «لا روشفو کو» (La Rochefoucauld) یا «لا ووازیه»؛ گروه دیگر کسانی هستند که اصولاً در زندگی معنای نیاز را درک نمی‌کنند، به تکه‌بی نان خشک و جرعه‌بی آب می‌سازند و چنان در اندیشه‌های خود فرومی‌روند که دیگر مجال فکر به مادیات را ندارند. مانند «دیوژن»، یا «سن فرانسوا» (Saint François) (روحانی بزرگ قرن پانزدهم فرانسه). اینان فکر می‌کنند برای این که فکر کرده باشند و می‌نویسند برای این که نوشته باشند. این دو گروه هر دو آزاد هستند و اصولاً معنای قرارداد و خرید و فروش را درک نمی‌کنند، و نویسندگی برایشان شغلی است و هرگز کسب و کار نخواهد بود؛ اینان به زندگی درونی و نظری پی برده‌اند و برای همیشه آن را برگزیده‌اند.

### ۱۸- بازار دیگر

بسیاری از نویسندگان، از این که خود را مورد نیاز پولداران می‌بینند احساس نوعی غرور می‌کنند. اینان با خود می‌گویند:

- چگونه می‌توان اهمیت و مقام نویسندگی را نادیده گرفت؟ چگونه ممکن است عنوان و کاری را که تا این حد مورد نیاز مردم است انحطاط پذیر دانست؟ بی‌گمان ارزش ما بسیار زیاد است و از همین رو در آینده نیز همواره خوشبخت و آزاد خواهیم بود. یعنی می‌خواهند بگویند:

- چون بهای ما گزاف است در پناه فروخته‌شدن هستیم و چون مورد جست‌وجوی مردم هستیم و تنها با پولهای هنگفت می‌توان ما را خرید، از پولی‌شدن در امان هستیم.

ولی! اولاً هیچ چیز بیش از این «پولهای هنگفت» مورد شک من نیست؛ ثانیاً همین تعقیب پولداران و جست‌وجوی آنان است که خطر واقعی را تشکیل می‌دهد؛ ثالثاً این مشتریان تنها نیستند، بازار دیگری نیز موجود است: بازار سیاست که همواره در پی خریدن افکار نویسندگان است.

#### ۱۹- حکومت سرمایه‌داری

از صدسال پیش، یعنی از دوره انقلاب به بعد، ملت فرانسه خود را زمامدار سرنوشت خود می‌داند. ملت اسماً پادشاه است. بنابراین آنان که عقاید عمومی را اداره می‌کنند، زمامداران واقعی هستند. در ظاهر چنین می‌نماید که سخنرانان و نویسندگان دارای این قدرت می‌باشند، زیرا این دو گروه در تمام سازمانهای دموکراسی کشور اعتباری دارند.

پیش از کشف چاپ و در کشورهای کوچک، تنها سخنرانان از این مزیت بهره‌مند بودند. ولی پس از کشف چاپ و در کشورهای پهناور نویسندگان نیز قدر و قیمتی یافتند، زیرا عقاید فردی و شخصی اینان است که افکار عمومی را می‌سازد.

فقط باید دانست چیست که این افکار فردی را به وجود می‌آورد: میان گروهی اندک، اعتقادات مذهبی و احساسات وطن‌پرستی محرك فکری

است. ولی برای گروهی بی‌شمار، جاه‌طلبی و جنون حزب‌سازی و حزب‌بازی است که اعتقاداتشان را تشکیل می‌دهد. گروهی دیگر هم هستند که جز حرص و پولپرستی انگیزه‌بی ندارند. این عامل بسوم در همه حال ممکن است، زیرا هیچ عقیده‌بی را نمی‌توان منزله از نفوذهای پولی اجتماع دانست. باری، همه پدیده‌هایی که تاکنون در جامعه فرانسوی بررسی شده است، قدرت فکری نویسندگان و سخنوران را همچون انعکاسی از نیروهای مالی نشان داده است. بی‌نظری شخصی گاه تصور می‌شود ولی هرگز به مرحله عمل در نمی‌آید. امروزه آزادی افکار طبقه روشنفکر و در نتیجه آزادی افکار عمومی در معرض خطری عاجل قرار گرفته است، و ازین پس دیگر اینان نمی‌توانند اختیارات حکومتی خود را حفظ کنند. دوران فرمانروایشان برای همیشه سپری شده است، و روزبه‌روز نفوذ پول بر روی افکارشان بیشتر و عمیق‌تر می‌گردد. چنان‌که سرانجام نویسنده یا روزنامه‌نگار بکلی برده پول خواهد شد. مردم هم به او گوش خواهند داد ولی فقط از روی کنجکاوی. گاهی هم به گفته‌هایش معتقد می‌شوند، بی‌آن که ارزشی برای خودش قائل گردند زیرا می‌دانند در افکارش آزاد نیست. یکی از ناقلان دوران‌دیش در اواسط قرن گذشته می‌گفت: «چنین می‌نماید که حکومت و زمامداری امور رفته‌رفته از اختیار مفرها بیرون می‌رود». اگر امروز می‌زیست می‌دید که به جای نیروی فکر، قدرت پول بر همه چیز چیره شده است.

#### ۴۰- خیانت یا پولپرستی؟

افراد متعصب زود از پدیده‌های گوناگون نتیجه می‌گیرند. هرچه را نفهمند بانفوذ سیاست بیگانه توجیه می‌کنند. مطالعه پدیده‌های سیاسی هم اغلب به‌ایشان حق می‌دهد. ولی باید دانست که اعتباری درین شیوه استنتاج

نیست و حتی موقعی هم که صادق باشد توجیه آن بدین گونه کافی نیست .  
برای روشن شدن مطالب دومی می آوریم :

۱- تردیدی نیست که مبارزات مطبوعاتی فرانسه برای وحدت ایتالیا به وسیله پول سرشار و فراوان دولت انگلستان تقویت می شد<sup>۲۲</sup> . ولی این موضوع هر اندازه هم از لحاظ سیاست آن روز اروپا مهم باشد چندان توجه یک مورخ اوضاع سیاسی را جاب نمی کند ، زیرا او علت را می جوید . برای او این مهم است که بداند انگلستان چه نفعی درین کار داشت . آنچه ما امروز درباره وضع عمومی افکار ملت فرانسه در ۱۸۵۳ و از خصوصیات شخصی ناپلئون سوم می دانیم ، ثابت می کند که حتی بدون پول انگلستان افکار ملی فرانسه به سود ایتالیا کار می کرد . درین دوره عوامل اشتباه کاری و واژگون کردن حقایق هنوز در حال تعلیق بود و مردم بیشتر از اوضاع روز باخبر بودند و مسأله ایتالیا در اواسط قرن گذشته نمی توانست به گونه دیگری توسط فرانسه آن روز حل شود . حتی ممکن است بگوئیم که دولت انگلستان ازین لحاظ ثروت سرشاری را به هدر داد ، زیرا این مخارج جز نشانه هماهنگی انگلستان با افکار عمومی فرانسه چیزی نبود . درین دوره عقاید عمومی خود به خود کار می کرد ، فقط می بایست آن را تأیید نمود .

۲- ولی خودکاری ملت فرانسه در طول جنگ پروس و فرانسه خیلی نقصان یافته بود . بی گمان مطبوعات آزادیخواه فرانسه حق داشت که از پروس پروتستان و پیرو اصول عقاید ولتر و « فردریک دوم » پشتیبانی کند و به همین دلیل رمانتیکها از سیاست برلن تحسین می کردند .

ولی رفته رفته نادرستی این حساب سیاسی آشکار شد . گروه

۲۲- وحدت ایتالیا در طول سالهای ۱۸۵۶ تا ۱۸۷۰ ، به همت ویکتور امانوئل دوم ، پادشاه آن کشور ، ولی با اعمال نفوذ کشورهای بیگانه بی که در آن نفعی داشتند ، تحقق یافت .

بسیاری از نویسندگان و روشنفکران این دوره خطر را احساس کردند و آن را اعلام داشتند. درین جا عمق سیاست پروس نمایان گردید: دولت آلمان تا پول می داد در صراح بود و به محض این که توانست بچنگد از پول دادن خودداری کرد.

سهیم بودن روزنامه نگاران فرانسوی در بودجه وزارت امور خارجه آلمان، امروز امری مسلم و قطعی است. ولی آیا واقعا این کار خیانتی بود؟ برای درك قضیه باید پروس بین سالهای ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ را در نظر گرفت. روزنامه نگار فرانسوی که از سفارت آلمان یا انگلستان پول می گرفت بدون شك خود را خائن می دانست. ولی آیا مستمری گرفتن از دولت هلند یا پرتغال نیز با همین نظر نگریسته می شد؟ مگر نه اینست که همین مردم دریافت ماهانه از پاپ را امری مقدس می دانستند؟

ازین رو بسیاری از نویسندگان هدایای پروس را با ولع بیشتر پذیرفتند. تردیدی نیست که این گروه چیره خواران بیگانه بودند. البته می توان برای آنان عذری تراشید ولی باید دانست که این پولپرستی انعکاسات وخیمی در سرنوشتها ملت داشت. چنان که می توان مطبوعات فرانسه را درین دوره یکی از بزرگترین عامل بدبختی ملت در ۱۸۷۱ دانست. بیگانه از راه پول در افکار عمومی مردم رخنه کرد و مطبوعات عامل اصلی آن بود!

اگر مات فرانسه هیچ عکس العملی پیش از «سادوا»<sup>۲۳</sup> نشان نداد، و

۲۳ - Sadowa قصبه بی است در چکسلواکی. در سوم ژوئیه ۱۸۶۶ دولت پروس، درین

محل دولت اطریش را شکست داد. این امر موجب وحشت دولتهای اروپا از جمله فرانسه گردید. ولی دولت فرانسه اقدامی برای جلوگیری از قدرت روزافزون پروس بعمل نیاورد و این غفلت به جنگ ۱۸۷۱ و شکست فاحش قوای فرانسه و سقوط حکومت ناپلئون سوم انجامید.

اگر بعد از آن ناپلئون سوم را به اقدام جدی در برابر خطر پروس و ادار نکرد، مسرولش روشن فکران آن دوره هستند که خود را فروخته بودند. اینان نه تنها وظیفه خویش را که روشن کردن ذهن مردم است ایفا نمودند، بلکه درست عکس آن رفتار کردند و مردم را گول زدند.

### ۴۱- مسؤلیت همگانی

تا چه اندازه روشن فکران يك کشور می توانند وظیفه خود را تشخیص داده در ایفای آن بکوشند؟ ممکن است از مطبوعات بی وطن تنفر داشت، ولی بر وطن است که برای خود مطبوعاتی بسازد و هرگز بر مطبوعات که سازمانی صنعتی و پولی شده است لازم نیست که همه هم و غم خود را صرف وطن نماید. در غیر این صورت باید گفت که کلمات وطن و مطبوعات پوچ و عاری از معنا شده است؛ یعنی باید گفت که مطبوعاتی وجود ندارد، فقط گروهی هستند که از راه نوشتن در جامعه رخنه کرده متنقد می شوند، و چون اینان نیز با دیگر مردم فرقی ندارند باید حق داشته باشند که در پی منافع خود بروند.

بسیاری از همین مردم امروز با فرستادگان ملکه هلند یا پادشاه رومانی همان می کنند که با دوستان بیسمارک کردند، سربه هوایی و فقدان حس سیاسی کافی است که بدون توجه خودشان آنان را آیه کشورشان بسیج کند. اگر بگوئید که احساسات میهن پرستی باید آنان را به حفظ حیثیت خویش و ادارد تا گول نخورند، جواب اینست که میهن پرستی در همه کس یکسان نیست. برای برخی این حس هسته مرکزی زندگی مادی و معنوی است؛ برای دیگران، برعکس، چیزی فرعی و غیر ضروری بشمار می رود. دردهای اجتماعی شدید لازم است تا اینان نیز معنای وطن را درک کنند.

تنها در کتابچه‌های اخلاق و وظیفه افراد نسبت به میهن یکسان است .  
 به محض این که بخواهیم از پدیده‌های اجتماعی سخن گوئیم با اسرار بزرگی  
 روبرو می‌شویم . میهن و کشوری که بخواهد زنده بماند باید طوری تشکیل شود  
 که تمام لوازم حیاتیش در اسرع اوقات توسط عضوی خاص احساس گردد و اگر  
 این عضو را فلج کنند دیگر ملتی باقی نماند .

اشتباه سیاست فرانسه در اینست که می‌پندارد احساسات پاک  
 می‌توانند به تنهایی ابدیت پیدا کنند . ولی باید دانست که احساسات خوب  
 حوادث خوبی هستند ، و فقط در لحظه‌یی که ایجاد می‌شوند می‌توان  
 ارزشی برایشان قائل شد . مگر این که آنها را با تشکیل سازمانهایی پایدار  
 داریم و گرنه ، همانگونه که تحت شرایط مساعد و موقعیتهای خوب به دنیا  
 آمده‌اند ، به همان زودی هم از میان می‌روند . پس باید در سازمان دادن به  
 آنها شتاب کرد تا آنها را پایدار ساخت . آن گاه که افراد یک جامعه ، تحت  
 شرایط لازم ، معنای میهن پرستی و شاهدوستی را درک کردند ، می‌توانند برای  
 خود شاهی برگزینند . بدبختیهای آلمان در ۱۸۰۶<sup>۲۴</sup> موجب شد که ملت آلمان  
 معنای مبارزه با بیگانه و شدت در برابر او را دریابد . ولی اگر بیسمارک و  
 مترنیخ به این احساسات سازمانی نمی‌دادند ، اثر آنها هیچ می‌شد .

ملت فرانسه در ۱۸۷۰ فاقد احساسات میهن دوستی نبود ، فقط  
 سازمان متشکل نداشت . یک دولت واقعی می‌توانست از همین مطبوعات که  
 جز خیانت به کشور کاری نکرد ، پلیس خود را تشکیل دهد . مطبوعات قدرتی  
 صنعتی شده بود ، ماشینی بود که برای درآوردن پول به کار می‌رفت ؛ سازمانی  
 عاری از اخلاق و هر نوع میهن پرستی ! دولت هم که از عوام مردم درست

۲۴ - اشاره به گرفتاریهای آلمان پس از انقلاب کبیر فرانسه و در دوره قدرت ناپلئون  
 اول است . البته این گرفتاریها موجب تقویت احساسات ملی و میهن پرستی مردم آلمان گردید  
 و زمینه را برای وحدت آلمان فراهم ساخت . م

شده بود به آن بستگی داشت و نمی توانست آن را به حال اعتدال بازگرداند. اعضای این کارخانه صنعتی مزدورانی بیش نبودند. گروهی از آنان هم که در رأس قرار داشتند، به منزله بازرگانان جهانی بودند. بردگان همیشه در گول زدن خود، یعنی در اطمینان بخشیدن به وجدان خویش، هنگام برخورد منافع، مهارت دارند. سوداگران هم که اصولاً درین گونه موارد احساساتی ندارند. مزدوران سیاسی دیروز ازین لحاظ با بردگان امروز فرق دارند که آنان اگر هم، میهن خود را چپاول می کردند با بیگانه دمساز نمی گشتند. ولی جنایتکاران امروز وطن را در برابر پول می فروشند و آن را دودستی تقدیم قدرتهای بیگانه می کنند.

#### ۴۴- بیگانه

نویسندگان سازندگان افکار عمومی در اواسط قرن گذشته قدرت عظیمی را تشکیل می دادند. این قدرت به همان اندازه که ممکن بود به میهن خدمت کند می توانست در ویرانی آن به کار رود، و بدبختانه آن گاه که پول بیگانه چنین خواست، نیروهای روزافزون طبقه روشنفکر در بنیان برانداختن اساس کشور کوشیدند. ولی در کشورهای دیگر چنین نبود، زیرا در آن جا افکار عمومی اختیارات تام و بی حد و حصر نداشت. این حکومتهای کهن، سلطنت و امپراطوری که تنها با وراثت تجدید می شوند، طبعاً از حیطة اقتدار پول بیرون هستند. در آلمان و انگلستان اواسط قرن نوزدهم پول نمی توانست رئیس مملکت بسازد، زیرا وراثت این کار را انجام می داد نه افکار عمومی مردم. قدرتهای پولی هر قدر هم شدید باشند نمی توانند در این حصار رخنه کنند. این هیأت و این سازمان، قانونی مخصوص به خود دارد و آن هم قانون طبیعی «خون» است. اختلاف میان این دو اصل آشکار می نماید. قدرتی که از راه وراثت به دست می آید، دوش به دوش قدرت پول کار می کند. ممکن است با آن هماهنگ شود، ولی در هر حال



تنها نیروئی است که می‌تواند در برابر دیگری بایستد. این نیروی زائیده وراثت، افکار عمومی را نیز اداره می‌کند و ازین راه آن را از فریبندگیهای پول‌رهایی می‌بخشد.

اینک نقطه نظر خود را تغییر می‌دهیم و خود را یک فرد انگلیسی یا آلمانی فرض می‌کنیم که از بیرون وضع کشور ما را (یعنی فرانسه را) مورد بررسی قرار می‌دهد:

فرانسه امپراطوری دوم که حکومتی مبتنی بر افکار عمومی مردم داشت در برابر پول بیگانه منقاد شد، زیرا انگلستان و آلمان که حکومتی موروثی داشتند با کمک پول سازندگان این افکار عمومی را خریدند و طلا را طبعه سیاست نظامی خود قرار دادند. طبعه‌یی با ظاهر فریبنده ولی بسیار خطرناک و درنده. حتی در داخل انگلستان و آلمان، پول که به وسیله قدرت ارثی راهنمایی می‌شد، در اعماق افکار مردم رخنه کرد. بیسمارک روزنامه‌نگاران مخصوص به‌خود داشت. بدون کمک این روزنامه‌نگاران ممکن نبود چنین موفقیت‌های درخشانی نصیبش گردد. داستان تلگراف «امس»<sup>۲۵</sup> ثابت می‌کند که درین زمان مطبوعات آلمان نسبت به دولت بسیار

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۲۵- در سال ۱۸۷۰ اختلاف میان فرانسه و آلمان بر سر تعیین جانشین سلطنت اسپانیا بالا گرفت. نخست شاهزاده لئوپولد هونزولرن Leopold de Hohenzolern، پسرعموی پادشاه پروس برای این کار نامزد شد. ولی دولت فرانسه چنین تصمیمی را مغایر مصالح خود می‌دانست. ازین رو شاهزاده آلمانی، علی‌رغم تحریکات بیسمارک که برای ایجاد وحدت آلمان می‌کوشید فرانسه را به جنگ وادارد، جانشینی سلطنت اسپانیا را رد کرد. فرانسویان تأمین بیشتری می‌خواستند - درین ماجرا برخی از روزنامه‌های فرانسوی که احياناً از بیسمارک کمک‌های مادی دریافت می‌کردند نیز دست‌داشتند - سفیر فرانسه در پروس مأمور مذاکره درین باب شد و در «امس» به حضور پادشاه پروس باریافت. پادشاه تعجب کرد که چرا دولت فرانسه می‌خواهد او را در نظر جهانیان «گناهکاری بشیمان» جلوه دهد. با این همه سفیر را به خوشروئی پذیرفت و بعد از ظهر نیز متن استعفای شاهزاده لئوپولد را در اختیار او گذاشت. جریان این

مطیع بود.

روزنامه نگاران دموکرات که پیوسته فریاد می‌زنند ممکن نیست افکار عمومی را خرید، باید از بیسمارک فرابگیرند چگونه می‌توان آن را گول زد! وضع امروز کشور (فرانسه):

### ۲۳- حکومتی که درعین بردگی ستمکارست

پس چه خوشبخت هستند ملت‌هایی که دارای قدرتی سیاسی غیر از قدرت پول می‌باشند! سایر ملت‌ها باید معادل آن را برای خود بیابند. ولی متأسفانه این کار برای فرانسه امروز آسان نیست، و دلیل آن ملاحظه خواهد شد.

حکومت دیروز، پیش از آن که تحت قیمومت پول درآید، دارای اختیاراتی تام روی همه افراد ملت بود. حکومت امروز این قدرتها را به هیچ وجه از دست نداده است. برعکس، اربابان پس‌پرده نفع خود را درین دیدند که بیش از پیش بر حُدُت این قوا بیفزایند، زیرا هرچه بیشتر حکومت به زیان ملت گسترده می‌شد، پول، زمامدار واقعی مملکت، میدان وسیعتری برای فعالیت خود می‌یافت و در نتیجه دولت همچون رابطی برای آن به کار می‌رفت. ازین راه طلا حکومت می‌کرد، اداره می‌نمود و به میل خود سازمانهای کشور را تغییر و تبدیل می‌داد.

مثال دیگر:

پس از آن که پول زمامدار کشور شد و در حکومت مملکت رخنه کرد،

→ ملاقات عصر همان روز به بیسمارک مخابره شد. وی که در پی جنگ بود متن تلگرام را تحریف کرد، بنحوی که برای دولت فرانسه موهن بود و جنگ را اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. متن تحریف‌شده همان شب در روزنامه‌ها، بطور فرق‌العاده، منتشر گردید و چند روز بعد فرانسه به پروس اعلان جنگ داد و سرانجام نیز شکست خورد. م

→

توانست روی مذهب و وجدان رهبران مذهبی نیز کارگر شود و بدین گونه خود را از آسیب بزرگترین منتقدان رهایی بخشید. در حقیقت دین بزرگترین قدرتی بود که می توانست در برابر حکومت پولداران بیايستد. ولی به محض این که جزو سازمانهای کشوری و دولتی درآمد، بخش بزرگی از آزادی خود را از دست داد، زیرا پول زمامدار واقعی مملکت بود و دین نمی توانست صداقت و صراحت خود را در برابر آن حفظ کند، و ازین رهگذر قدرت مادی بدون مانع، بر رقیب سرسخت خود، قدرت معنوی پیروز شد. آن گاه که حکومت پول توده عظیم روحانیان را پیرو خود نماید، گروه ناچیز روشنفکران چه می توانند کرد؟

دولت، به وسیله کمکهای مالی، سازمانهای مختلف ادبی و عامی و هنری کشور را اداره می کند و ازین راه آنها را نیز تحت انقیاد خداوندگار خود، پول، درمی آورد. وضع سازمانهای دیگر کشور نیز چنین است. احزاب مخالف به محض کوچکترین انتقاد، ازین مساعدتهای همگانی محروم می گردند و در نتیجه از بیم زیان رساندن به خود مزاحمتی برای رقیب فراهم نمی کنند.

دولت پولی امروز دارای قوای متمرکزی است. حتی کوچکترین مدرسه در کوچکترین دهکده، عضو سازمان اداری آن را تشکیل می دهد. چنین حکومتی می تواند در برابر هر گونه هموردی که بخواهد به هسته اصلی آن، یعنی پول، زیان برساند، بایستد. پول روشنفکران کشور را اداره می کند و زندگیشان را زروزیور می بخشد و آنان را در افسار می کشد و به خوابی عمیق فرومی برد. اگر بخواهد می تواند بینندگان را از دیدن حقیقت و در صورت دیدن از گفتن، و در صورت گفتن از شنیدن آن باز دارد.

آن گاه که روشنفکران يك کشور محکوم به سکوت و دروغ و یا انزوا

شوند ، چگونه مردم این کشور می توانند به نیازهای خود پی ببرند ؟

#### ۴۴- حکومت سرمایه داری

جواب آشوبگران را می دانم :

- بسیار خوب ، این حقایق را خواهیم دید و به مردم خواهیم گفت .  
فکر آزاد سلاجهایی در برابر فکر فروخته شده فراهم خواهد آورد .  
روشنفکران دوباره به پا خواهند خاست و حکومت پول را سرنگون خواهند کرد . پولداران همیشه در برابر دادگاههای ملت بر خود لرزیده اند . . . .

- اشتباهی دیگر که صورتی دیگر به خود گرفته است : کارشناسان دربار پول حوادث را خوب پیش بینی کرده برای روبروشدن با آنها آماده شده اند . اینان انقلابهای ملت را نیز شریک جرم خود می کنند . اگر مطبوعات دموکرات گذشته را ورق بزنیم و از اداره کنندگان واقعی آنها آگاهی یابیم ، می بینیم که شدیدترین حملات به پولداران انگیزته خود پولداران است . به مطبوعات رسمی که دارای مهر و تمبر دولتی است ، مطبوعات نیمه رسمی جواب می دهد ، ولی درحقیقت هر دو دست نشانده دولت پولی هستند .

یکی از نویسندگان می گوید :

« فریبندگیهای پول حس انتقاد را در مردم خفه کرده است . مقاله نویسی مزدوری شده که شغلش سرگرم کردن خواننده است تا او را به صفحه آگهیها برساند . بیشتر کسانی که تنها از راه قلم زندگی می کنند در برابر پول زانو بر زمین زده بردگانی فرمانبردار شده اند . ستایشها را می فروشند ، سکوت را می خرند و ملت را از حقایق دور می دارند . حتی سرمایه گذاران روزنامه ها هم در کارشان آزاد نیستند . زیرا يك روزنامه که صورت يك محصول کارخانه را به خود گرفته است ، باید مورد پسند واقع شود و کسب مشترك نماید . . . . »

«سنت بوو : Sainte-Beuve» نیز در ۱۸۳۹ همین افکار را داشت . این بدگمانیها نشان می‌دهد که تاچه اندازه مطبوعات امروز بی‌قدر شده‌است. امروزه مطبوعات در عین به‌دست‌آوردن آزادی سیاسی که در عمل اصولاً وجود ندارد، دچار بردگی اقتصادی شده‌است .

به‌یکی از شخصیت‌های حزب «محافظه‌کار» فرانسه گفتند که فلان داوطلب مدیریت روزنامه معروف به دغلبازی و حق‌سکوت بگیری است . جواب داد: «می‌دانید که نباید در کار روزنامه‌نویسی آنقدرها سخت گرفت!» گوینده این عبارات از بزرگ‌زادگان نیست، ولی حقیقت را گفته‌است. در گذشته از شرافتمندی و اعتقادات روزنامه‌نگاران سخن می‌گفتند ، ولی امروز از نفوذ و اعتبارشان گفت‌وگو می‌کنند. پس فقط يك واقعیت در روزنامه‌نگاری اهمیت دارد و آن هم پول بامجموعه نتایج آن است . چنین می‌نماید که زمان تسلیم شدن به قدرت مطلق ، بدون ملاحظه قراردادهای اخلاقی، دوباره بازگشته‌است، آن هم در کشوری که این قدرت در آنجا بیش از هر جای دیگر تعدیل یافته بود .

#### ۴۵- عصر آهن

موقعیت اخلاقی يك نویسنده فرانسوی در ۱۹۰۵ کاملاً با ۱۸۵۰ فرق دارد. شهرت و خوشنامی نویسنده از دست رفته‌است. اگر چه مردم هنوز گروهی را مورد ستایش قرار می‌دهند، ولی دیگر نویسنده آبروی سابق را ندارد . روزنامه‌نگاران، شاعران، رمان‌نویسان، دنیایی را تشکیل می‌دهند که فقط خود می‌توانند در آن زندگی کنند. اما این دنیا جهنمی بیش نیست. طبقات برجسته کشور خود را نسبت به نوکیسه‌ها و پولداران خوشرو نشان می‌دهند و از روشنفکران مملکت دوری می‌جویند .

وضع کنونی نویسندگان نیز موجب رسوائی بیشتر ایشان شده‌است.

چه در مقامات بالا باشند و چه در مراتب پائین در هر حال بیش از هر فرد دیگر حد اصلی شغل خود را از دست داده‌اند: خوشبخت‌ترین ما گاهی به فکر می‌افتد که بهتر است اصالت اولیه را حفظ کرده در ردیف طبیعی خویش قرار بگیرد. ولی این چاره‌جویی چندان آسان نیست. رنان: Renan می‌گفت که زنان امروزی بجای هر گونه شایستگی از شوهران خود پول و ثروت می‌خواهند، زیرا این میل به تجمل همگانی شده است.

با این همه روشنفکران هنوز در میان طبقات بورژوازی کشور اندک احترامی دارند، هر چند نمی‌توانند برای مدت زیادی آن را حفظ کنند. زیرا مردم خوب می‌دانند که در پاریس حداقل پنج تا شش هزار نویسنده و هنرمند هست که از گرسنگی می‌میرند؛ حساب می‌کنند که بیش از یک چهارم اعضای دو اتحادیه بزرگ روزنامه‌نگاری در ۱۸۶۶ بیکار بوده‌اند؛ آشکارا می‌بینند که دیر یا زود سه چهار هزار دیوانه دیگر تحویل بیمارستانها داده خواهد شد. بنابراین خوانندگان با ذوق هوگو در میان طبقات متوسط کشور روز به روز نقصان می‌یابند.

ولی در قشرهای پایین اجتماع که فاقد هر گونه امکان حیاتی هستند و تحصیلات را وسیله‌ی عالی برای پیشرفت می‌دانند، این احترام به روشنفکران مدتی باقی خواهد ماند. دولت هم با وسایل آموزشگاهی که اختصاص به او دارد می‌کوشد این وضع را همچنان ادامه دهد تا بهتر چهره ارباب اصلی، پول و طلا را بی‌پوشانند. ولی همین ظاهر آرایبی نیز موجب طرد شدن نویسندگان از محیط طبیعی‌شان می‌گردد. حکومت پولداران در عین این که از طرف جیره‌خواران تحصیل کرده خود محاصره شده، ناگزیر است بر تعداد آنان بیفزاید. مشاغل کمیاب می‌شوند و دولت روش سابق را ادامه می‌دهد. اگر بخواهد گفته‌های خود را جامه عمل بپوشاند وضع مالی مملکت دچار اختلال می‌گردد و درد بی‌پولی سرانجام کشور را به آشوب می‌کشد.

اگر هم چنین نکند باز به آشوب پناه برده است .

### ۲۶- شکست روشنفکران

ولی این آشوبها به هیچ روی نمی توانند نیروهای متمرکز و سازمان-  
یافته پولداران را درهم بشکنند. اینان سرانجام بازماندگان فرانسه قدیم را  
با خود هماهنگ کرده دوشادوش آنان پیروز خواهند شد . دو نیروی خون  
و پول باهم قدرتی واحد را تشکیل خواهند داد و هسته متفکر کشور را برای  
مدتی مدید فراموش خواهند کرد. دنیای علمی و ادبی امروز که چنین بلند-  
مرتبه بنظر می رسد، در برابر قدرت متشکله مادیات سقوط خواهد کرد .  
آن گاه گروهی عظیم که باید آنان را روشنفکران گرسنه نام نهاد سراسر  
کشور را فرا خواهند گرفت . ملت هم به آسانی غیر قابل تصویری از ایشان  
دست خواهد کشید .

تنها بر اثر يك شایعه است که مردم به فضیلت شخصی معتقد می شوند  
و آنان که این شایعات را می سازند خوب می دانند چگونه آنها را خنثی کنند.  
آری صبر کنید و پایان را ببینید . صبر کنید تا دغلكاران نفع خود را  
درین بینند که هوگوها و ولترها را به خالك سیاه بنشانند. البته ملت فاقد  
حس ارزیابی نیست و نمی خواهد همه چیز را با پول بسنجد. ولی همین که  
به او بگویند حساب کند ، خوب حساب می کند. بهترین و بدترین را درست  
برابر گزارشها خواهد شناخت . آن گاه است که جاه طلبی و سودجوئی  
روشنفکران را به پست ترین کارها و خواهد داشت و ادبیات و هنر مترادف  
رسوائی خواهد گردید .

مرد بازاری و سرمایه دار که بر اثر کار روزانه وزندگی آمیخته با  
کوششهای سخت ، خشن و سنگدل شده است ، برای تحقیر نویسندگان  
بهانه های گوناگون خواهد یافت. اگر دارای فضیلتی باشد، ظرافتهای فکری

را به آسانی فساد اخلاق نام خواهد نهاد و با آئین اخلاقِ احمقانه‌ی همه چیز را ارزیابی خواهد نمود و جیره‌خواران خود را که بر اثر تعصب و بی-اطلاعی از معنای واقعی خوب و بد هرگونه انعطاف‌پذیری را از دست داده‌اند پیش خواهد راند.

ولی اگر این مرد بازاری فضیلت و تقوایی نداشته باشد، آن‌گاه وحشی‌تر خواهد گردید. چنان‌که ادبیات ننگین سی‌سال اخیر نشان می‌دهد هنر و هنرمند برای تشفی هوسهای پست و سرگرمیهای وقیحش به کار خواهند رفت. این مرد موجوداتی را که اولی نتوانسته بی‌حس کند، به رسوائی خواهد کشانید.

### یک داستان

مگر این که ...

نمی‌خواستم این گفتار را که شرحی از اوضاع اجتماعی فرانسه امروز است، با رؤیایی شیرین پایان دهم. ولی بگذارید تاریخ آینده را به گونه‌ی دیگر بنگریم:

تصور کنید که آگاهی از خطر، هماهنگ با اراده‌ی نیرومند، روشنفکران جامعه را که در طول یک قرن و نیم گذشته زیانهای فراوانی برای کشور داشته‌اند، بر آن دارد که راه نجاتی برای وطن عزیز بجویند.

فرض کنید این گروه که تاکنون موجب رواج روحیه آشوب طلبی در میان مردم بوده‌اند، میهن و خداوندگاران خود را پازشناسند.

چنین پندارید که گسترش افکار میهن پرستانه ایشان دوباره آنان را مورد مهر و محبت مردم قرار دهد و آب از جوی رفته را به جوی باز آورد.

تصور کنید که روشنفکران این حقیقت را دریابند که هیچ‌گاه نمی‌توانند نخستین قدرت ملی و کشوری باشند و اگر چنین خیال خامی را در سر



بپروورانند خود را تسلیم سرسخت‌ترین خداوندگاران، یعنی پول کرده‌اند،  
و اگر بخواهند از سلطه آن فرار کنند باید هماهنگ با آنان که نماینده ملیت  
کشور هستند علیه استبداد پول بجنگند.

باید خود را در خدمت قدیم‌ترین عناصر ملت، یعنی شاهانی که از  
نژاد خودمان هستند، بگمارند و با اراده‌ی راسخ و استوار زیانهای گذشته  
را جبران کنند.

باید به آداب و رسوم اجتماعی و مذهبی احترام گزارند و برخی از  
سازمانهای کشوری مانند روحانیت و نیروهای انتظامی را تقویت نمایند و  
به دفاع از نمایندگان این سازمانها برخیزند.

انتخاب چنبر راهی اعتبار گذشته را به روشنفکران باز خواهد گردانید  
و وسایل کار را برایشان فراهم خواهد آورد. شاید دوباره روزی تاج‌زین  
بر آنان تقدیم گردد، همچنان که بر «سزار» تقدیم شد.

ولی نباید آنرا بپذیرند، هر چند در عین رد کردن این استبداد باید  
موقه آنرا به کار برند. نه برای این که امپراطوری خیالی گذشته را منقرض  
کنند، بلکه برای پیدا کردن راه نجات، برای یافتن بهترین رژیم حکومتی،  
برای برقراری حکومت پادشاهی، و برای بازگرداندن دیگر نیروهای اجتماعی  
پدین راه. آن گاه که چنین شاهکاری وقوع یافت، دیگر قهرمانان ملت نباید  
به مقام و موقعیت خود بیندیشند، زیرا در معنا جایگاهی بسیار بلند خواهند  
داشت و چون «رمة Romée» می‌توانند بگویند:

«رمة، زائری بی‌خانمان چنین کرد.....»<sup>۲۶</sup>

ولی در هر حال مقام مشاور که خاص ایشان بوده و هست به ایشان  
باز خواهد گردید.

۲۶ - اشاره به رمة، قهرمان داستان Villeneuve در رمان Le Paradis است.

بی‌گمان دشواریهای این راه فراوان است. باید روشنفکران به‌ممت بفهمانند که قدرت اگر در دست همگان بیفتد جز هرج و مرج نتیجه‌بی‌نخواهد داشت. باید آنان را وادارند تا از جاه‌طلبی خود چشم‌پوشند. باید استحضامات پول و پولپرستان را مورد حمله قرار دهند و آنها را علیه تمایلات ایشان، به‌نفع ملت به‌کار برند. اینجا هم امیدوار بودن بیجا نیست. زیرا پول که همیشه موجب نفاقهای بی‌شمار میان طبقات و افراد شده است، می‌تواند برای یک‌بار این کار را علیه خودش انجام دهد... و بالاخره روشنفکران باید مراکزی وسیع برای تبلیغات تشکیل دهند تا بتوانند صدای خود را به‌گوش همه مردم برسانند.<sup>۲۷</sup>

هر اندازه هم مشکلات این کار زیاد باشد از مواعی که برای ادامه‌دادن به‌شرافت و هستی‌خویش در برابر حکومت پول‌پرسر راه داریم، بیشتر نیست. اولی مشکل ولی دومی محال است.

کسانی که بدین‌گونه، هماهنگ با گروهی پیروز، هستی خود را فدا می‌کنند، در حقیقت هیچ چیز را از دست نداده‌اند، زیرا ابدیت را بازیافته‌اند. هر کس میهن را دوست دارد و به‌آزادی آن علاقه‌مند است و می‌تواند آینده را از پیش ببیند، باید چنین کند. در برابر افقی بدین تاری، روشنفکران میهن‌پرست باید پیش از غرق‌شدن در گرداب نیستی، آنان را که همواره به‌ممت می‌اندیشند، از جان و دل یاری نمایند.

به‌نام طبیعت و عقل، هماهنگ با قوانین کهن جهانی، برای رستگاری همگانی، برای رهائی و پیشرفت تمدنی درخشان، باید همه سوار بر کشتی نجات علیه آشوب و آشوب‌پرستان بجنگیم!

۲۷- چنان که در آغاز دیدیم این مراکز تبلیغ در زمان حیات خود نویسنده تشکیل شد

و فعالیت آنها همچنان ادامه دارد. م.